

بسم الله الرحمن الرحيم

لیست ترتیبی خطبه‌های محرم سال ۱۳۹۵

(محرم ۱۴۳۸ ق.هـ - ده شب با حق‌مداران)

- ۰۱- خطبه‌ی شب افتتاحیه- ۱۱ مهر ۹۵
- ۰۲- خطبه‌ی شب اول- ۱۲ مهر ۹۵
- ۰۳- خطبه‌ی شب دوم- ۱۳ مهر ۹۵
- ۰۴- خطبه‌ی شب سوم- ۱۴ مهر ۹۵
- ۰۵- خطبه‌ی شب چهارم- ۱۵ مهر ۹۵
- ۰۶- خطبه‌ی شب پنجم- ۱۶ مهر ۹۵
- ۰۷- خطبه‌ی شب ششم- ۱۷ مهر ۹۵
- ۰۸- خطبه‌ی شب هفتم- ۱۸ مهر ۹۵
- ۰۹- خطبه‌ی شب هشتم- ۱۹ مهر ۹۵
- ۱۰- خطبه‌ی شب نهم (شب عاشورا)- ۲۰ مهر ۹۵
- ۱۱- خطبه‌ی روز عاشورا- ۲۱ مهر ۹۵
- ۱۲- خطبه‌ی شب دهم (شب اول شهادت امام حسین (ع)) - ۲۱ مهر ۹۵
- ۱۳- خطبه‌ی شب یازدهم- ۲۲ مهر ۹۵
- ۱۴- خطبه‌ی شب دوازدهم- ۲۳ مهر ۹۵
- ۱۵- خطبه‌ی شهادت حضرت رقیه (س)- ۱۴ آبان ۹۵
- ۱۶- خطبه‌ی روز اربعین- ۳۰ آبان ۹۵

اللهم عجل لوليک الفرّج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

محرم امسال را با خطابه‌های «ده شب با حق مداران» که گوشه‌ی دیگری از واقعیت نهضت عاشورا است شروع می‌کنیم که موضوع این خطابه‌ها دعوت امام حسین (ع) از مردم مدینه و اطراف برای همراهی ایشان در جهاد با ظلم و کفر و فساد زمانه است.

امسال بیاید به خود آییم که چه کرده و می‌کنیم که عمل و فکرمان مورد قبول واقع نمی‌شود؟ در عبادت و واجبات کوتاهی می‌کنیم؟ از گناهان دوری نمی‌کنیم؟ نه این‌گونه نیست، یاران اباعبدالله (ع) نیز چنین نبودند، پس چه شد با وجود تحمل سختی‌های سفر از او اطاعت نکردند و در زمانی که می‌باید اخلاص و ایمان و حق‌مداری خود را ثابت می‌کردند به سوی علایق دنیایی خود گریختند؟ پس باید در این ده شب خود را محک بزنیم، آیا باور و یقین و استواری و ایمانمان آن‌گونه تربیت شده که نه در این ده شب بلکه در تمام طول عمرمان در زمانی که باید بمانیم با گذشتن از همه‌ی هستی‌مان بمانیم.

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۱ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب افتتاحیه

شکر پروردگار کریم که بندگان خویش را در حقیقت جانشان می‌آزماید. در این آزمایش، گاه بر قله‌ی سعادت صعود می‌کند و یا در چاه نفس سقوط کرده و جان خویش را هلاک می‌کند.

لحظه لحظه‌ی ماه محرم گویای این آزمایش است و آن شامل همه‌ی محرم‌هاست از محرم سال ۶۱ تا کنون که در آن سال حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و یارانش حماسه‌ای آفریدند و حقیقت جان‌ها را در اوج و فرود و سکوت به نمایش تاریخ گذاشتند و با جداسازی حق از باطل و مقاومت و استواری از سستی و خودخواهی، رشادت و دلیری از ترس، ایمان و جهاد در برابر کفر و اتمام حجت بر همگان تمام کردند و با این معیار و سنجش مردمان نه فقط در ماه محرم بلکه هر روز عمرشان نشان دادند که در کدامین دسته هستند و ادعاها به حقیقت روشن شد و چهره‌ی واقعی مدعیان که خود را مجاهد در همراهی امام عصر در جنگ حق و باطل و دوستدار و عزادار حسینی اعلام کرده و می‌کنند مشخص شد.

چه زیبا امام حسین (ع) برای برادرش حضرت ابوالفضل فاش می‌کنند که در عرض فقط پنج روز دعوت برای جهاد اباعبدالله (ع) از مردم مدینه و قبایل اطراف، برای جهاد و همراهی ۵۰۰ نفر جنگجو آمادگی خود را اعلام و در مدینه ساکن شدند. حضرت ابوالفضل با دیدن آنان به امام حسین چنین گفت: چه مردمان اطاعت‌گری! دلمان با این مردان شجاع برای جهاد در سینه بی‌قرار است. امام خطاب به حضرت ابوالفضل می‌فرمایند: ای جان برادر! انتظار زیباترین امتحان الهی است پس همانند امتی که جز به فرمان پروردگار به هیچ فرمان دیگری گردن کج نمی‌کنند منتظر همان تا چهره‌ها در بازار دنیا آشکار شود. آنان امتی هستند که نام‌ها را دوست می‌دارند و

عمل‌ها را فراموش می‌کنند درحالی‌که به یاد ما در حزن و اندوه فرو می‌روند از دعوت به سوی حق می‌گریزند.

جان عالم به فدای قلب نازنین اباعبدالله (ع)، آنانی که در مدینه با شور و هیجان با تمام جان و هستی خود ابراز ارادت و همراهی در رکاب ایشان در جهاد با ظلم و کفر می‌کردند شب عاشورا در سیاهی شب امام را تنها گذاشته و می‌گریزند. وحیرتا از این همه بزرگی و عطوفت و مهربانی و اشتیاق هدایت و نجات بندگان خدا و با فرصت دادن به آنان در طول سفر شاید حق در وجود آنان رشد کرده، نفسشان را از شیطان و باطل وجود نجات دهند.

اینک که ما به اذن الله و به اذن رسول الله (ص) و به اذن اباعبدالله (ع) و به اذن مولانا صاحب عصر و زمان اباصالح المهدی (عج) در این خانه‌ی مقدسشان مراسمات محرم امسال را با خطابه‌های «**ده شب با حق مداران**» که گوشه‌ی دیگری از واقعیت نهضت عاشورا است شروع می‌کنیم که موضوع این خطابه‌ها دعوت امام حسین (ع) از مردم مدینه و اطراف برای همراهی ایشان در جهاد با ظلم و کفر و فساد زمانه است. باید که شکرگزار خداوند کریم باشیم که این عنایت و روزی بی‌حساب را نه به شایستگی‌مان بلکه به برکت وجود مقدس امام عصرمان مانند نرم بارانی به وقت بر این کوی عشق می‌بارد و این به واسطه‌ی تلاش و اراده و علاقه‌ای است که فرزند گرامی اباعبدالله (ع)، امام عصرمان اباصالح المهدی (عج) به نجات و هدایت ما دارند که همچون پدرشان امام حسین (ع) که یاران را با خود همراه کردند تا با شنیدن سخنانشان در طول سفر به خود آیند، ایشان نیز در خطابه‌های ده شب‌های سال‌های گذشته سعی در رهایی از گناه و معرفت و نجات ما دارند ولی جای تعجب و تأسف است که در همه‌ی خطابه‌های این سال‌ها با ذکر عملکرد یاران و نزدیکان و خود اباعبدالله (ع) ما را به زنده شدن و استواری و گذشتن از خواسته‌های نفسانی برای رضای پروردگار و کشتن خواهش‌های باطل و همراهی حق با تمام توان سفارش فرموده و کوتاهی و باورهای غلط و بازیچه قرار ندادن نهضت انسان‌ساز امام حسین (ع) را در همه‌ی این سال‌ها متذکر شدند.

امسال بیاید به خود آییم که چه کرده و می‌کنیم که عمل و فکرمان مورد قبول واقع نمی‌شود؟ در عبادت و واجبات کوتاهی می‌کنیم؟ از گناهان دوری نمی‌کنیم؟ نه این‌گونه نیست، یاران اباعبدالله (ع) نیز چنین نبودند، پس چه شد با وجود تحمل سختی‌های سفر از او اطاعت نکردند و در زمانی که می‌باید اخلاص و ایمان و حق‌مداری خود را ثابت می‌کردند به سوی علایق دنیایی خود گریختند؟ پس باید در این ده شب خود را محک بزنیم، آیا باور و یقین و استواری و ایمانمان آن‌گونه تربیت شده که نه در این ده شب بلکه در تمام طول عمرمان در زمانی که باید بمانیم با گذشتن از همه‌ی هستی‌مان بمانیم تا در خطابه‌های سال آینده مورد تأیید امام عصرمان باشیم نه اینکه مثل سال‌های گذشته به هیجان و شوری زودگذر مبتلا شویم و پس از گذشت زمان خاموش و فراموشمان شود و یقین بدانیم که تکرار تاریخ خواهیم شد چون عصر حاضر بی‌شبهت به عصر اباعبدالله (ع) نیست که زمان پر از فتنه و فساد و کفر و عناد و باطل است.

چه زیبا امام حسین (ع) از قول پیامبر خاتم حضرت محمد (ص) آن را بیان فرمودند که در آخرین شب قبل از حرکت به طرف قبر جدشان رفته و صورت مبارک را به آن می‌گذارند و می‌فرمایند: یا رسول‌الله، یاریم کنید من به سفری می‌روم که بارها رؤیای آن را برایتان بازگو کرده‌ام و شما هر بار در تعبیر آن مرا به سینه‌ی مبارکتان فشرده و فرموده‌اید آن زمان که مرا ترک کنی اتم از دین خدا خارج شده و آن را مانند متاعی برای خرید و فروش برای خویش حفظ می‌کنند، بهترینشان رغبتی به اطاعت از فرامین قرآن کریم ندارند آیاتش را تلاوت می‌کنند و از حقیقتش می‌گریزند، قلب‌هایشان در محبت دنیا از عشق لبریز است و این میراثی است که هرگز از میانشان محو نمی‌شود، تو را که خورشیدی در تاریکی وجودشان هستی خاموش می‌کنند و سپس با خیالات خویش خورشیدی ساخته به دورش می‌چرخند. دریغا! محبتشان مانند قوم بنی‌اسرائیل است به گوساله‌ای که سامری ساخته بود تا به عنوان خدای موسی آن را پرستند و آن گوساله در حقیقتِ تورات سوخت و خاکسترش محو گردید پس تمام گوساله‌ها در حکومت حق خواهند رفت و آنچه باقی می‌ماند همان است که تو در رؤیا می‌بینی.

چه توصیف زیبا و بجایی است، کافی است به اطراف خود نظر کنیم حقیقت آن را دریابیم که امام حسین (ع) و نزدیکان و یارانش را کشتند و در خیالات خود امام حسینی را تجسم کرده و برایش عزاداری می‌کنند.

حال ضمن تشکر و سپاس از ولی نعمت‌مان امام و سرورمان اباصالح المهدی (عج) برای عنایت خاصی محرم امسال به ساحت مقدسشان ابراز می‌داریم: مولای ما، زبانه‌مان قاصر است از این همه توجهات و محبت شما، آگاهید از اشتیاق ما در اطاعت و همراهی شما همچون یاران صدیق جد بزرگوارتان امام حسین (ع)، پس از شما تمنا داریم در راه رسیدن به این امید و آرزو یاری‌مان کنید که این اشتیاق و هجرانمان را چه زیبا اباعبدالله (ع) به یارانشان توصیف فرمودند: بدانید آنچه در پیش است آزمایشی است که صفحه‌ی زمان منتظر آن است زیرا آیندگان امتی خواهند بود که با لحظه لحظه‌ی این حرکت همراه شده و خود را در سیمای شما تصور نموده و آرزوی جایگاهتان را در جان‌شان مانند خونی که در رگ‌هایشان جریان دارد و ضامن حیات‌شان است از پروردگار مسئلت می‌نمایند زیرا امامشان نه در جنگ است که مددش کنند و نه در کنارشان که با او از روبرو سخن بگویند، آنان به گرمی نامش کنار یکدیگر می‌نشینند، احساسات‌شان مختص خودشان است هیچ کس راجع به آنچه در درون دارد سخن نمی‌گوید همواره با حلقه‌ی اشکی او را به ظهور می‌خواند:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۲ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب اول

(سال ۶۰ هجری قمری، دعوت امام حسین (ع) از مردم مدینه و اطراف برای همراهی ایشان در جهاد با ظلم و کفر و فساد زمانه:)

ای مردم، من پسر امیر مؤمنان و نوه‌ی پیامبر آخرالزمان تا قیام دولت حقه هستم پس به فرمانم گردن اطاعت خم کنید. اینک عازم سفری هستم که جدم خبر آن را داده بود. در این سفر جان‌ها و مال‌ها و فرزندانان در بیعت حق علیه باطل تا قیامت به مهر قرآن کریم مهمور می‌شود پس برای این جهاد عظیم به طرف مدینه حرکت کنید.

حرکت آغاز گردید. سواران به همراه پیاده‌ها خود را به مدینه رساندند. شب‌ها کنار قبر رسول خدا (ص) جمع می‌شدند و به سخنان امام حسین (ع) گوش می‌دادند؛ امام در اولین سخنرانی فرمودند: خداوند عالم همواره قبایل را بازوان اسلام و مدد کنندگان به آل الله نام برده‌اند اینک من شما را به بیعت حق خوانده‌ام تا امام عصرتان را بشناسید؛ او کسی است که روزها و شب‌ها در دامن رسول خدا آرمیده است و آنچه از این عشق باقی مانده ادامه‌ی رسالت جدم می‌باشد پس برای تحقق این مأموریت به طرف مکه حرکت خواهم کرد. در این سفر آزمایشات زیادی از شما به عمل خواهد آمد. دل قوی دارید زیرا اهل بیت پیامبران با شما هم‌سفر است. اینک برای این سفر عظیم آماده شوید. یک نفر از جا برمی‌خیزد: ای پسر علی، ما را به جنگ با یزید دعوت می‌کنی؟ امام می‌فرماید: آنچه شما به سوی آن در حرکت هستید جنگ نیست بلکه رها شدن از زندان دنیایی است که همواره جان بندگان خدا را در چنگال شیطان از هم می‌درد. نفر دوم برمی‌خیزد: یابن رسول‌الله چرا زنان و کودکان را به همراه می‌بری؟ ما مردان قبایل عرب جنگجویانی دلیریم پس به ما اکتفا کن. امام می‌فرمایند: آنان وارثان علم نبوت‌اند؛ عالمانی که علمشان در دنیای کوچک امروز نمی‌گنجد پس می‌آیند تا آیندگان آنان را بشناسند. جهاد دارای دو صورت است؛ گاه با بازوان مردان

جنگی و گاه با استقامت بانوان در آنچه می‌آموزند. نفر سوم برمی‌خیزد: جانم به فدایت ای وارث علم نبوت، انتظار ما برای تحقق این سخنان به کدام ماه ختم می‌شود؟ امام می‌فرمایند: چه سؤال زیبایی! دلم در بند این نام در سینه می‌لرزد. انتظار، زیباترین لحظات را در خود ذخیره می‌کند؛ اشک‌ها، لبخندها، امیدها تا رسیدن لحظه‌ی ظهور پس برایش سینه‌ات را بگشا، به آن خواهی رسید. همگی از جا برمی‌خیزند. به طرف قبر پیامبر (ص) می‌روند. دست راستشان را بر سر می‌گذارند و می‌گویند: این دست جز برای حق بالا نمی‌رود پس آن را بپذیر ای خاتم رسولان.

امام آنان را که در حال دعا و مناجات هستند تنها می‌گذارند و به خانه باز می‌گردند. برادر گرامی‌شان سؤال می‌کند: چه مردمان اطاعت‌گویی! دلمان با این مردان شجاع برای جهاد در سینه بی‌قرار است. امام خطاب به حضرت عباس (ع) می‌فرمایند: ای جان برادر، انتظار، زیباترین امتحان الهی است پس همانند امتی که جز به فرمان پروردگار به هیچ فرمان دیگری گردن کج نمی‌کنند منتظر بمان تا چهره‌ها در بازار دنیا آشکار شود. آنان امتی هستند که نام‌ها را دوست می‌دارند و عمل‌ها را فراموش می‌کنند. درحالی‌که به یاد ما در حزن و اندوه فرو می‌روند از دعوت به سوی حق می‌گریزند پس زمان‌ها را در چهره‌ی من طی کن تا عشق را بشناسی و او را بخوان. نامش عطشی است که هرگز خاموش نمی‌شود. او را بخوان:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۳ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب دوم

امروز شب دومی است که حضرت اباعبدالله (ع) برای حرکت به طرف مکه به مسجدالنبی می‌روند. اصحاب و انصار و مهمانان از قبایل هم در این جمع حضور دارند. امام خطاب به همگی می‌فرمایند: ای جمع یاران، من همگی شما را از مددکاران خویش می‌بینم و امیدوارم به آنچه می‌گویم خوب اندیشه کنید. مسلمانی به ادعا اثبات نمی‌شود مگر تسلیم امر حق شوید پس برای فهم این معما باید خوب فکر کنید. پدرمان آدم، نبی پروردگار عالم برای همه‌ی فرزندان از پروردگار عفو و بخشش طلب فرمود؛ پروردگار اطاعت را ضامن این فرمایش پیامبر قرار داد و از همگی خواست تا از پیامبران و کتاب آسمانی آنان اطاعت کنند. شما مردم، امت پیامبری هستید که با مال و جان و فرزند در راه اطاعت از امر پروردگار کوشش فرمود و جان مبارکش بارها مجروح گردید پس مزد این رسالت را کتاب آسمانی قرآن کریم مودت به فرزندان پیامبر اعلام فرمود. من در چهره‌ی شما این عشق را می‌بینم و سپاسگزارم که راه حق را برگزیده‌اید اینک اعلام می‌دارم که به زودی به طرف هدفی که مشخص کننده‌ی حق و باطل است حرکت خواهیم کرد.

مرد مسنی از جا برمی‌خیزد و می‌گوید: یابن رسول‌الله، مرا می‌شناسی؟ من تمام عمرم را در زیر پرچم حق بوده‌ام؛ اینک ناتوان هستم و قادر به آمدن به این سفر نمی‌باشم؛ چگونه این غصه را تا لحظه‌ی آخر عمرم تحمل کنم؟ امام با تبسم زیبایی می‌فرمایند: شما را با گروه حق‌مداران همراه خواهم کرد پس نیازی به پیمودن راه ندارید؛ آسوده باشید.

جوانی خود را به جایگاه می‌رساند و خطاب به مردم می‌گوید: من از کودکی در خانه‌ی رسول خدا (ص) خدمت کرده‌ام. هر بار به دامن پر مهر حسین (ع) پناهنده شده‌ام جز حق را ندیده‌ام. بیایید و خود را از این مائده‌ی آسمانی جدا نکنید. مسجد

در سکوت خاصی فرو می‌رود. صدایی ملکوتی سکوت را می‌شکند: ای برادر، تو را با رگ و خون قلبم و آنچه در وجودم به عنوان جسم و روح وجود دارد یاری خواهم کرد پس ما را از این انتظار برهان و اعلام کن آغاز این سفر کی خواهد بود. امام دست‌های مبارکشان را بالا می‌برند و می‌فرمایند: ای کاش زمان‌ها در هم می‌پیچید و من اتمام این حرکت را برای همه فاش می‌کردم. اکنون صبر بر همه واجب است تا زمان چهره‌ی حق‌مداران را فاش کند پس خود را برای این امر آماده کنید.

همه از مسجد خارج می‌شوند؛ امام به طرف قبر جدشان رسول خدا (ص) می‌روند. صورت مبارک را بر آن می‌گذارند و می‌فرمایند: هر بار مرا بر گردن مبارکتان می‌گذاشتید حرارتی در جانم شعله می‌کشید؛ می‌پرسیدم: ای رسول خدا، دلیل این گرما چیست؟ می‌فرمودید: هر کس توان نگه‌داری حق را بر گردنش داشته باشد می‌تواند از خشم پروردگار در امان باشد پس من از این خشم در امانم و من اکنون می‌خواهم آن حق را بر گردنم به عنوان بهترین ودیعه‌ی شما سوار کنم؛ یاریم فرمایید.

از مسجد خارج می‌شوند و به آسمان می‌نگرند و می‌فرمایند: آن زمان که گوش‌ها این سخنان را بشنوند حق در کنارشان است پس با او می‌نشینند، برمی‌خیزند، نفس می‌کشند، حرارتش را بر گردنشان حس می‌کنند تا با حق بمانند و او را در تمام لحظات عمرشان با ندای فرج به مدد گیرند.

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ ه.ق - ده شب با حق مداران)

۱۴ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب سوم

امروز جمعیت دعوت شده از سوی امام همه به مدینه رسیدند. سران قبایل به همراه سپاهیان همگی آماده‌اند تا از مدینه به طرف مکه‌ی مکرمه حرکت کنند. یکی از سرداران که بسیار جنگجوی قابل‌ی است بعد از اقامه‌ی نماز مغرب به امام می‌فرماید: ای یادگار علی، جنگیدن در رکاب تو برای من افتخار بزرگی است زیرا شجاعت و بی‌باکی در مقابل دشمن را در جنگ جمل به یاد دارم اکنون برایم فاش کن، مردم کوفه از تو چه می‌خواهند؟ اگر عازم بیت هستی چرا در مکه توقف می‌کنی؟ امام حسین (ع) می‌فرمایند: پروردگار عالم در کتاب آسمانی فرموده‌اند: به عهد و پیمان‌های خود وفا کنید. من به مکه می‌روم تا اعمال حج را به جا آورم و سپس عازم کوفه خواهم شد. از شما دلاوران دعوت کرده‌ام تا برای مراسم حج به طرف مکه‌ی مکرمه حرکت کنیم. بقیه‌ی ماجرا در آنجا فاش خواهد شد. سردار دیگری سؤال می‌کند: یابن رسول‌الله، جان ما و آنچه اندوخته‌ایم به فدای شما، اکنون بیعت ما را بپذیرید که ما حاجیان امسال در رکاب پسر پیامبر (ص) به مکه خواهیم رفت. در مسجد غوغایی برپا می‌شود؛ همگی ابراز ارادت می‌کنند؛ برادر گرامی امام، محمد حنفیه برمی‌خیزند: ای بیعت کنندگان با اباعبدالله، شما را در سعادت‌ی بس بزرگ می‌بینم زیرا آنچه امشب در این خانه‌ی خدا گفته می‌شود در دنیا و آخرت در دل‌ها و گوش‌ها ذخیره خواهد شد. این وعده‌ی حق است؛ هرگاه جمعی در خانه‌ی خدا برای جهاد جمع شوند اخبار آنان به آیندگان خواهد رسید پس دل قوی دارید راهی دشوار در پیش است. من آماده‌ام تا روزها و شب‌ها بر زین اسب بنشینم و از این نعمت دور نباشم. امام با تبسمی می‌فرمایند: شما افتخار پدرم علی هستید پس باید در نزد پیامبر بمانید؛ مدینه بدون شما غمگین است. سکوت خاصی در مسجد رخنه می‌کند. صدای گریه‌ای سکوت را می‌شکند: وای بر ما، این چه سختی است؟ آیا من نیز بدرقه کننده‌ی سپاه خواهم بود؟

ای پسر طیار، آیا می‌خواهی مدینه را در غم بزرگ کوچ اهل‌بیتش تنها بگذاری؟ تو باید بار این هجران را به دوش کشی پس صبور باش. همه به یکدیگر می‌نگرند؛ چرا آنان از سفر مکه کنار گذاشته شده‌اند؟ امام می‌فرمایند: ای یاران، در سفری که در پیش است هر روز تقویمی است بر عمر تک‌تک شما زیرا گنجینه‌ای در آن نهفته است که ساعات عمرتان سازنده‌ی تاریخی خونین است پس با توکل به پروردگار عالم در چند روزی که به سفر مانده خود را آماده کنید.

همگی به طرف خانه‌هایشان می‌روند. امام و حضرت ابوالفضل تنها می‌مانند. امام می‌فرمایند: ای برادر، تو تدارکات این جمعیت را به عهده داری، شب و روز دشواری خواهی داشت. حضرت ابوالفضل دستان امام را در دست می‌گیرد و می‌گوید: از آن لحظه جز به آنچه فرمان دهید به هیچ چیز دیگر اندیشه نمی‌کنم. جانم در ندایی می‌سوزد. ندایی که همواره مرا می‌خواند؛ صدایی مهربان زمزمه‌ای در جانم دارد: ای مسافر کعبه، تو را بازگشتی نخواهد بود پس با مدینه وداعی عاشقانه کن زیرا ز فراق بسیار غمگین است. امام برادر را در آغوش می‌گیرد و می‌فرماید: چه زمزمه‌ی شیرینی! آیا آن زمزمه نام مرا هم می‌برد؟ گریه به حضرت ابوالفضل امان نمی‌دهد. از مسجد خارج می‌شود. امام به طرف قبر جدش رسول خدا (ص) می‌رود و می‌فرماید: یا رسول‌الله، غمی بزرگ‌تر از فراق شما در جانم ندارم پس در این چند شبی که به حرکت مانده از انوار بابرکتان جدا نخواهم شد. شما شاهدی زنده هستید بر گفتارها همان‌گونه که فرموده‌اید: اگر با کشتن من ایمان می‌آورید پس مرا بکشید. افسوس آنان که مرا می‌کشند در آتش قیامت هم فیها خالدون باقی می‌مانند. خون من در هدایتشان اثری ندارد؛ بر کفرشان افزوده می‌شود و از حق می‌گریزند. آیندگان داستان‌های زیادی از این سفرنامه در کتاب‌هایشان می‌نگارند. بر قهرمانان داستان لباس‌هایی از عجز و ناله می‌پوشانند. داستانی که در آن قهرمانان مرده‌اند و زنان و کودکان اسیر شده‌اند. افسوس هرگز این سفر عظیم به سوی حق حرکتی را در زمان‌ها به همراه ندارد تا عقل‌ها در آن اندیشه کنند. اینک گوش‌ها ندای مرا می‌شنود ولی بار سفر نمی‌بندد. منتظر دولت حق است، بدون توشه‌ی راه. شما بارها درباره‌ی این امت فرموده بودید: آن‌ها کسانی هستند که پیکی برایشان اعزام نمی‌شود گوش‌هایشان پیک

آنان اند پس می‌شنوند؛ یا بار سفر را برای این دعوت می‌بندند و یا در خانه‌هایشان می‌مانند ولی من بار سفرم را به دستان پر مهر و ملکوتی جانشینم می‌سپارم و می‌گویم: ای جان زنده‌ی عالم، تو را در بزرگی دولت می‌ستایم و همواره تو را می‌خوانم:

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۵ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب چهارم

در مدینه غوغایی برپا شده عده‌ای با سفر جانشین امامت مخالف‌اند و عده‌ای صبر پیشه‌ی خود کرده‌اند و منتظر نتیجه‌ی کار هستند. خانه‌ی مولا در آمدوشِ مردم از آرامش خارج شده و ندای تنهایی مدینه غم خاصی را بر خانه حکم فرما نموده. امام همه‌ی سؤال‌ها را به بعد از نماز موکول فرموده و به مسجدالنبی (ص) تشریف می‌برند. جمعیت بیشتری در مسجد حضور دارند. امام حسین (ع) می‌فرمایند: ای امت جدم رسول خدا، آیا از برادرم حسن و از او پدرم امیر مؤمنان و امیر مؤمنان از رسول خدا (ص) نقل نفرمودند که: جهاد امری واجب در برقراری عدالت در جامعه است و جانشین وحی می‌باید پرچم حق را بیفزاید. اینک برای افراشتن این پرچم، مدینه را ترک می‌کنم و همگان را به اطاعت از امر پروردگار دعوت نموده و به طرف مکه‌ی مکرمه حرکت خواهم نمود. در مسجد غوغایی برپا می‌شود. صدای الغوث یا محمدا شنیده می‌شود. امام مردم را به سکوت دعوت نموده می‌فرماید: کوفه در آتش از دست دادن امیر مؤمنان (ع) می‌سوزد. کوفیان گوهری را در خاک کردند که هرگز همتایی برایش یافت نمی‌شود. اکنون مرا به همان شهر می‌خوانند و من دلتنگ جایگاه امیر مؤمنان به طرف آن حرکت خواهم نمود.

سروصدا مجدداً مسجد را در احاطه‌ی خویش می‌گیرد: ای پسر رسول خدا، به سوی مردمی می‌روی که همواره غم عظیمی را بر جان امیر مؤمنان مستولی کرده‌اند؟ آنان در کار خویش سرگردان مانده‌اند چگونه به آن سو می‌روی؟ امام می‌فرمایند: زمان قادر است چهره‌ها را آشکار کند؛ اگر صبور باشید نتیجه‌ی سفر را مشاهده خواهید کرد پس مرا در این جهاد مدد کنید تا پرچم جدم را در حق بیفزایم. عده‌ای از مسجد خارج می‌شوند و عده‌ای مات و مبهوت به چهره‌ی امام می‌نگرند. صدایی دل‌نشین سکوت مسجد را می‌شکند: ای دلاوران، کوفه جایگاه شیعیانی چون هانی‌بن‌عروه است و

مسلم بن عوسجه و مردان دلیر دیگری پس دل قوی دارید؛ ما یاران خوبی خواهیم داشت. امام، مسلم بن عقیل را مورد خطاب قرار داده می‌فرمایند: ای پسر عقیل، به زودی آنچه را گفתי به چشم خود، خواهی دید؛ حق بازویی جز ایمان ندارد و آن بازو نزد کسانی است که از کفر و بی‌دینی می‌گریزند تا آوازه‌ی آنان به گوش آیندگان برسد و آنان در زمانی که طبق فرموده‌ی قرآن کریم (آیه ۱۰۰ سوره مائده) «ای پیامبر بگو هرگز پاک و ناپاک یکسان نیستند هر چند که زیادی ناپاکان شما را به تعجب و آرد پس ای خردمندان از خدا بترسید شاید رستگار شوید.» به این امر سر تسلیم فرود آورده و در زیر پرچم حق جان خویش را از عذاب الهی برهانند. اکنون ما و یارانمان همان راهی را می‌رویم که باید رفت پس مرا در این نهضت عظیم یاری کنید. من همواره از سعادت این حرکت شما را برخوردار نموده و به فراخوانی خویش ادامه خواهم داد.

امام سجاد (ع) رو به پدر گرامی‌شان می‌کنند و می‌فرمایند: اهل بیت شما مهمانداران این سفر ملکوتی هستند پس خوشا به حال مهمانانی که در کنار خیمه‌ی شما خیمه‌ی خویش را برپا می‌کنند؛ شاید ندای امتی را نمی‌شنوند که همواره از دوری امامشان ندبه و زاری سر می‌دهند و شب‌ها و روزها نام با برکتش را می‌خوانند ولی جز صدای خویش صدایی را نمی‌شنوند زیرا خیمه‌ی حق را نمی‌یابند. آنان شب و روز را به امید گشودن دری بر روی خویش سپری می‌کنند ولی همانند مردمی که مسجد را ترک گفتند بعد از شنیدن سخن امامشان برمی‌خیزند و می‌روند؛ به دنبال دعوتش به راه نمی‌افتند و جان خویش را در آن هدف از شر شیطان نفس نمی‌رهانند. اکنون من در کنار شما به عینه می‌بینم که آنچه مردم این زمان و یا آن زمان در آتشش می‌سوزند خودباوری است؛ باوری که همواره عمرشان را به تباهی کشانده است. افسوس در اراده‌ی الهی برای برقراری حق و نابودی باطل، زمان بهترین وارث است پس ما نیز بر این اراده سر تسلیم فرود می‌آوریم و خیمه‌ی حق را می‌جوئیم زیرا جز با آن و در کنار آن به آرامشی که وعده‌ی پروردگار است دست نمی‌یابیم.

امام حسین (ع) دست مهربانشان را بر سر امام سجاد (ع) می گذارند و می فرمایند: چه بار سنگینی را حمل خواهی کرد و چه نافرمانی ها که به چشم خویش می بینی! جهلی که دوران جاهلیت را به تصویر می کشد پس برای ساعت حرکت که ساعتی ماندگار در زمان است مسجد را ترک می کنیم. ما یاران خویش را در وعده گاه کوه طور می آزماییم و سپس برای گرفتن تورات که مصداق حق است به قله ی طور می رویم و زمان را در انتظار آمدن حق به خدا می سپاریم تا اراده اش آشکار گردد و حق جاودان شود و باطل برای همیشه افسانه ی دهر؛ پس او را می خوانیم برای تمام زمان ها تا قیامت:

اللهم عجل لولیک الفرّج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۶ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب پنجم

کم‌کم مدینه آماده‌ی ترک اهل‌بیت پیامبر (ص) می‌شود. آذوقه‌ی سفری پر ماجرا در حال آماده شدن است. تا امروز که پنج روز دیگر به آغاز مانده ۵۰۰ نفر آماده‌ی همراهی امام هستند. ساز و برگشان را آماده می‌کنند. شیعیانی که استطاعت سفر ندارند در فراهم کردن این حرکت ملکوتی امام را مدد می‌کنند. یکی از آنان بانویی مُسن است که به سختی راه می‌رود. او هر روز چند عدد نان در تنور خویش آماده کرده نزد امام می‌آورد. امام با تبسمی می‌فرماید: خود را به زحمت می‌اندازی و او پاسخ می‌دهد: یابن رسول‌الله، دست‌های خویش را در مقابل آتش تنور می‌گیرم تا پوست دستم آن را حس کند؛ از حرارتش سر به سجده می‌گذارم و می‌گویم: ای پروردگارم، با این دستان ناتوان برای حق نان می‌پزم تا مرا از آتش خشم خویش به حق پسر پیامبر نجات بخشی پس من این نان‌ها را برای خویش می‌پزم؛ یاریم فرما، قبر، منتظرم است و من از آن وحشت دارم. نام زیبایی را بر گلوگاه خویش می‌نگارم تا آن زمان که آخرین نفس را به سفیران حق بسپارم مدد کنید. امام نگاه مهربان خویش را بدرقه‌ی راهش می‌کنند و می‌فرمایند: چه زیباست آیات قرآن کریم آنگاه که می‌فرماید (آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی توبه): (کسانی که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل صدقات [مستحب نیز] می‌دهند عیب می‌گیرند و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه‌ی توانشان نمی‌یابند [عیب‌جویی می‌کنند] و آنان را به ریشخند می‌گیرند [بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می‌گیرد و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود).

حمایت و مهربانی پروردگار عالم از نیت حق‌مداران، همانانی که از مال و جان و فرزند می‌گذرند تا زمان، از قید بندگی شیطان برهد. افسوس طوق این بندگی تا قیامت بر

گردن‌هایی ملبس است که همواره در آینه‌ی باطل، خویش خویشتن را می‌نگرند و هرگز جز خود را نمی‌یابند.

طوق در به صدا در می‌آید. مردی جوان و خوش سیما اسب عرب زیبایی را هدیه آورده. امام می‌فرماید: چرا خود بر آن نمی‌نشینی؟ جوان می‌گوید: از سفر خوشم نمی‌آید. از بیابان و شب‌هایش می‌ترسم می‌خواهم با هدیه‌ی این اسب از این قافله جدا نباشم. امام می‌فرماید: بیابان وقتی ترسناک است که خدا در آن نباشد. چگونه در ملک پروردگار خود را تنها می‌یابی؟ من در چهره‌ات حق را مشاهده می‌کنم پس باید در راهش در بیابان‌ها در بستر خاک بیارامی. بر این اسب زیبا بنشین و با من هم‌سفر شو تا به جای خاک بیابان مرواریدها در صدف حق شکار کنی؟ جوان می‌رود تا آماده‌ی سفر شود.

آن روز مرتباً مردم برای آوردن هدیه در خانه‌ی امام آمد و شد می‌کردند. شب فرا می‌رسد. هنوز به مغرب ساعتی مانده حضرت زینب (س) به خانه‌ی امام می‌آید. در دستان مبارکش شمشیری می‌درخشد. آن را در مقابل برادر گرامی‌اش می‌گذارد و می‌گوید: این هدیه‌ی عبدالله است. می‌خواست خودش آن را به شما بدهد؛ من مانع شدم و خود آوردم. امام تیغ‌های شمشیر را بر صورت می‌گذارد و می‌فرماید: چرا نگذاری خودش بیاید؟ حضرت زینب (س) می‌فرماید: جان عبدالله مانند جرقه‌ای است که با هر بهانه‌ای آتش می‌گیرد. او نمی‌تواند در مدینه بماند. چون امر فرموده‌اید بماند شمشیر خویش را در راه حق هدیه داده و امیدوار است آن را بپذیرید. امام دستان خواهر را در دست می‌گیرد و می‌فرماید: عبدالله وارث من در مدینه است چگونه وارث خویش را از تخت وراثتش جدا کنم؟ باید منتظر آمدن شما از این سفر بماند. شما به آغوش گرمش نیازمند هستید پس صبر را به او توصیه کنید تا فراق شما را بهتر تحمل کند. حضرت زینب (س) با حلقه‌ی اشکی می‌فرماید: او از رفتن شما بی‌قرار است. از این فراق جان‌ش پاره‌پاره می‌شود. دعایش کنید ای جان جدم رسول خدا.

حضرت زینب (س) می‌روند. امام به صف هدیه آورندگان می‌نگرند. کودکی پرنده‌ای از گل ساخته و در دست خویش محکم می‌فشارد. امام می‌فرماید: جلوتر بیا؛ آن را هدیه

آورده‌ای؟ بله ای پسر پیامبر، برای بازی کودکان آورده‌ام. خود آن را ساخته‌ام پدرم می‌گفت: اگر شما در آن بدمید به پرنده‌ی زنده‌ای تبدیل می‌شود و می‌تواند سرگرمی خوبی برای کودکان باشد. امام کودک را نوازش کرده می‌فرماید: کودکان این کاروان با پرندگانی بازی می‌کنند که بر سرشان بال‌های خویش را می‌گسترانند؛ من این پرنده‌ی گلی را به خودت هدیه می‌دهم؛ او همواره با تو سخن خواهد گفت پس قدردانش باش.

اشتیاق کمک به سپاه حق در شیعیان مدینه شب و روز نمی‌شناسد؛ آنان همواره منتظرند تا هدیه‌ی خویش را به پسر رسول خدا (ص) بدهند. امام می‌فرماید: اکنون به خانه‌هایتان بازگردید. چند روز دیگر به حرکت مانده؛ اگر توانستم، تمام هدایای شما را زینت این سپاه خواهم کرد پس آسوده باشید.

مردم می‌روند؛ امام به آسمان می‌نگرند: بار الها، ای گشاینده‌ی درهای بسته، من جز به رحمت بی‌منتهایت به هیچ متاع دنیایی نیازمند نیستم پس این جان بی‌قرار را بر قرارگاه خویش ببر تا تحمل این ساعت‌ها برایم آسان شود و بتوانم مانند امتی که در آینده از اخبار ما آگاه می‌شوند او را بخوانم بر صبری که خود فرموده:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۷ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب ششم

سلام بر انتظار، لحظاتی که گویای اشک‌ها و لبخندها در ساعات روز و شب است.

امروز مردم بیشتری در مسجد جمع شده‌اند. هنوز به غروب مانده؛ عده‌ای کنار قبر رسول خدا (ص) منتظر آمدن حضرت اباعبدالله (ع) هستند. اصحاب همگی در تدارک سفر، مشغول بحث و گفت‌وگو با یکدیگر هستند. شادی همراهی با امام لحظه‌ای رهایشان نمی‌کند. عبدالله بن جعفر وارد مسجد می‌شود. همگی برمی‌خیزند. عبدالله با کسی سخن نمی‌گوید. به طرف قبر رسول خدا (ص) می‌رود. صدای گریه مسجد را می‌لرزاند. همه در اطرافش جمع می‌شوند؛ عبدالله چه شده؟ او سخنی نمی‌گوید. به گوشه‌ای می‌رود و مشغول عبادت شده سر از سجده بر نمی‌دارد.

کم‌کم زمان، نماز را مانند مائده‌ای در امامت حضرت بر جان نمازگزاران می‌نشانند. بعد از نماز همگی منتظرند تا امام حسین (ع) از سفری که در پیش دارند سخنی بگویند. امام نگاه عمیقی به جمع می‌کنند و می‌فرمایند: شادی خاصی بر مسجد مستولی است؛ دلیلش سفر مکه است؟ محمد حنفیه پاسخ می‌دهد: ای پسر امیر مؤمنان (ع)، روز و شب در کنار شما بودن نعمتی است که یاران موسی در مائده‌ی آسمانی‌شان حس نکردند ولی همراهان، این شادی را به جام جانشان نشانده‌اند. آن‌ها سفری را آغاز نموده‌اند که زمان‌ها را تا قیامت به خود اختصاص خواهد داد. یکی از اصحاب می‌پرسد: همواره رسم بر این بوده که در موسم حج به اتفاق رهبران دینی به مکه می‌مکره وارد می‌شدند چگونه این سفر جنبه‌ی دیگری دارد؟ محمد حنفیه پاسخ می‌دهد: شما حاجیانی هستید که هرگز چون شما را مکه در یاد نداشته و نخواهد داشت پس تا رسیدن به آن لحظه خود را از شر شیطان نجات دهید. لحظه‌ای مسجد در سکوتی خاص فرو می‌رود. صدایی که بسیار شبیه به صدای پیامبر است می‌فرماید: ما فرزندان امام و رهبرتان در این سفر لحظه‌ای از یاری و مدد شما فراغت نخواهیم

داشت. صحابه‌ای می‌گوید: جانم به فدای شما ای علی ثانی. ما را با این سخنان برای لحظه‌ی حرکت بی‌طاقت می‌کنی.

امام حسین (ع) می‌فرمایند: فراق از مدینه مانند زمانی است که بر سینه‌ی جدم رسول خدا (ص) نشسته بودم و او سر مرا بر دو دیده‌ی خود چسبانده و می‌فرمود: ای وای بر امتی که من پیامبرش هستم. نام من زینت ذکر و نمازش است؛ چگونه دو دیده‌ی مرا با جهل و نادانی از کنارم به سرزمینی می‌خوانند که در آن جز بانگ ستم هیچ نوایی به گوش نمی‌رسد؟ سیاهی آن چنان بر عالم مستولی می‌گردد که تا ابد خون در رگ‌های عالم می‌جوشد و بانگ معصومیت فرزندانم جان‌ها را می‌شکافد. این فرموده‌ی جدم بدرقه‌ی راه ما خواهد بود پس تا زمان حرکت خوب بیندیشید که آنچه در پیش است آزمایشی است که صفحه‌ی زمان منتظر آن است؛ زیرا آیندگان امتی خواهند بود که با لحظه‌لحظه‌ی این حرکت همراه شده و خود را در سیمای شما تصور نموده و آرزوی جایگاهتان را در جانشان مانند خونی که در رگ‌هایشان جریان دارد و ضامن حیاتشان است از پروردگار مسئلت می‌نمایند زیرا امامشان نه در جنگ است که مددش کنند و نه در کنارشان که با او از روبرو سخن بگویند؛ آنان به گرمی نامش کنار یکدیگر می‌نشینند؛ احساساتشان مختص خودشان است هیچ کس راجع به آنچه در درون دارد سخنی نمی‌گوید همواره با حلقه‌ی اشکی او را به ظهور می‌خواند پس ما نیز حق را طلب می‌کنیم:

اللهم عجل لولیک الفرّج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ ه.ق - ده شب با حق مداران)

۱۸ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب هفتم

صبح زیبایی در مدینه آغاز گردیده. همه منتظرند تا نعل‌های آماده را زینت پای اسبان کنند. شتران برای سفر به دروازه می‌روند. والی مدینه به خانه‌ی امام (ع) می‌آید. چرا خود و خانواده‌ات را از مدینه دور می‌کنی؟ اگر بیعت یزید را بپذیری اتفاقی رخ نمی‌دهد. او به حکومت خویش مشغول است و تو به امامت شیعیان. آیا بیعت با او به این همه دشواری که در پیش داری نمی‌ارزد. امام (ع) می‌فرمایند: از اینکه از سرزمین وحی دور می‌شوم غم بزرگی بر جانم مستولی است. ارتباط من با قبر جدم مانند زنده بودن پیامبر است. دیگر تحمل این همه ظلم و جور و فساد برایم مانند حلقه‌ی آتشی است که زمان به آن مبتلا است. پس می‌روم تا دین ناب محمدی (ص) یک بار دیگر جان‌ها را مانند نسیمی در آغوش گیرد. والی مدینه می‌رود، امام (ع) دو فرزند خویش علی بن الحسین (ع) و علی‌اکبر را فرا می‌خواند. فرزندان گرامی‌شان می‌آیند، امام (ع) می‌فرمایند: به زودی خاک مونس‌ی وفادار برایمان می‌شود. خانه‌هایتان در مدینه می‌ماند و شما با خورشید و ماه و ستارگان می‌خواهید و برمی‌خیزید. همواره شاهد آمد و شد مردمانی که در سر هزاران سودای غریب دارند. با ما می‌خوابند و برمی‌خیزند و هم‌سفر سختی‌های راه هستند. خانه و کاشانه‌ی خویش را با شوقی که شاهدش هستید رها کردند تا هم‌سفر ما باشند.

امام سجاد (ع) می‌فرمایند: مردان قبایل به دعوت شما آنچه داشته‌اند را رها کرده و آماده‌ی این سفر شده‌اند. آیا بعد از سفر مکه نیز با ما خواهند بود. امام (ع) می‌فرمایند: آن‌ها منتظر نتیجه‌ی کارند. می‌خواهند بدانند اهل‌بیت پیامبر (ص) در دایره‌ی حکومت‌اند یا پسر معاویه. یزید با فساد که در شام به راه انداخته مردم را در شک و تردید از دین‌داری فرو برده پس در این ناامیدی بهترین راه آمدن به سوی فرزندان رسول خداست. ما با سپاه عظیمی از مدینه خارج می‌شویم و با اندکی باز

می‌گردیم. امام سجاد (ع) نگاه عمیقی به پدر می‌اندازد و می‌فرماید: مدینه در فراقتان همواره خواهد گریست پس جان مرا در این فراق پاره پاره نکنید. می‌دانم آنچه که می‌فرمایید به چه معناست پس جان عالم به قربانتان ای پسر رسول خدا (ص).

امام حسین (ع) فرزندان گرامی‌شان را در آغوش می‌گیرند و مدتی به همان حال می‌مانند. بانوی گرامی اسلام حضرت زینب کبرا (س) وارد اتاق می‌شوند و می‌پرسند: چه صحنه‌ی زیبایی، فرشتگان الهی در تماشای این صحنه بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. حضرت علی‌اکبر می‌فرماید: عمه جان هر بار که پدر را در آغوش می‌گیرم ملکوت برایمان گشوده می‌شود پس اگر پدر اجازه می‌داد همواره از آغوشش خارج نمی‌شدیم. حضرت زینب (س) با تبسمی می‌فرماید: چه تشبیه زیبایی. آیا همان ملکوتی که مثال زدید در سینه‌ی مبارکش می‌گنجد؟ امام حسین (ع) پاسخ می‌دهند: عشق حرارتی دارد که در هیچ کجای عالم جز در سینه ذخیره نمی‌شود.

همگی خانه‌ی امام را ترک می‌کنند تا در شور و هیجان مردم برای سفر شرکت کنند. اسب امام حسین (ع) دست‌های خویش را بالا می‌برد تا امام (ع) سینه‌اش را نوازش کند. امام می‌فرماید: او همواره هم‌سفری مهربان خواهد بود و شاهده‌ی که زمان ماندش را نخواهد دید. همگی به مسجد برای اقامه‌ی نماز ظهر می‌روند. بعد از نماز امام حسین (ع) می‌فرماید: ما صبح روز دهم از مدینه خارج خواهیم شد. پس به یاد داشته باشید همواره گوش‌ها و دل‌ها و زبان‌ها در این ده روز یا با حق هم‌نوا است و یا با باطل. پس ای یاران، ده روز دیگری نیز در راه است که انتظار شما برای حرکت این‌گونه نخواهد بود بلکه لحظاتش تا قیامت گویای وصل‌ها و هجران‌ها، گریه‌ها و یا خنده‌ها خواهد بود. صحابه‌ای سؤال می‌کند یابن رسول‌الله چه مژده‌ی زیبایی را بر جان مشتاقان عالم هدیه فرمودید. آنانی که در ده روز به همراه حق حرکت می‌کنند و در ده روز برای همیشه در صفحه‌ی زمان باقی می‌مانند. آیندگان نامشان را دوست می‌دارند درحالی‌که هرگز آنان را ندیده‌اند و یا نشانی از چهره‌هایشان به همراه ندارند. آنان مانند ما جانشان را در حلقه‌ی امامت محصور کرده‌اند و منتظرند تا ده روز آغاز گردد. چگونه به آن خواهند رسید؟ امام حسین (ع) می‌فرماید:

به آن رسیده‌اند زیرا مانند شما حق در کنارشان است، از حق جدا نیستند. همواره در این ده روزها به دنیا می‌آیند و در همان ده روز می‌میرند. تقویم زندگی‌شان نمودار انتظاری شیرین است پس همواره او را می‌خوانند تا مانند شما آماده‌ی سفر شوند. ما نیز برای آغاز سفر او را می‌خوانیم:

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۱۹ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب هشتم

شکر پروردگار کریم را که بندگان خویش را در حقیقت جانشان می‌آزماید. در این آزمایش گاه بر قله‌ی سعادت صعود می‌کند و یا در چاه نفس سقوط کرده و جان خویش را هلاک می‌کند.

شب فرا می‌رسد، بعد از نماز امام حسین (ع) به طرف خانه می‌آید. همسر مهربانشان مادر حضرت علی‌اکبر منتظرشان است، با ورود امام (ع) سلام کرده، می‌پرسد آیا اجازه می‌دهید من نیز مانند سایر افراد خانواده در کنارتان باشم. امام تبسمی کرده، می‌فرماید: همگی شما عزیزان خاندان رسالتید، اختیار آمدن و یا ماندن با خودتان است. همسر گرامی‌شان می‌فرماید شما امام عصر و ولی‌نعمت من هستید چگونه از نعمتم دور باشم. تمام آنچه دارم از برکت وجود شماست ای پسر رسول خاتم (ص). امام (ع) خطاب به تمام افراد خانواده می‌فرمایند: شما انوار جان من هستید پس مرا در این سفر یاری کنید. من امشب به نخلستان می‌روم، می‌خواهم با مدینه وداع کنم.

امام حسین (ع) به طرف نخلستان می‌روند. خاطرات دویدن و جنگیدن با سلاح‌های کودکانه در کنار جدشان بهترین خاطراتی است که امام همواره در دل دارند. روی زمین می‌نشینند، به آسمان می‌نگرند. پروردگارا صدای مادرم زهرای مرضیه را می‌شنوم که می‌فرمود: پسر من در پشت کدام نخل هستی، مادر را صدا بزن، مادر نگران است. بگو در کجا مخفی شده‌ای؛ و من هیچ حرکتی نمی‌کردم. بار دیگر می‌فرمود: ای جان رسول خدا (ص) کجا هستی. این بار می‌گفتم جانم به فدای رسول خدا؛ چگونه از کنارش بروم، هم اکنون خود را نمایان می‌کنم. مادر سرم را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: این سر آن‌چنان پر شور است که طاقت ماندن ندارد همواره باید به دنبالش باشم. اکنون به همان نخل تکیه کرده‌ام. مادر یک بار دیگر صدایم کن تا دلتنگی‌ام از

دور شدن از مدینه درمان شود. سر را به سجده می‌گذارند و مدتی به همان حال می‌مانند.

نزدیک سحر برای اقامه‌ی نماز به مسجدالنبی می‌روند. همه می‌پرسند یا بن رسول‌الله امروز نیز باید منتظر بمانیم. امام می‌فرمایند: مراقب باشید تا در مُقدرات آنچه در پیش دارید صبر را آینه‌ی جانتان کنید زیرا هر روز باید در این آینه بنگرید و جز الله را نبینید پس تا ساعت حرکت صبور باشید. عده‌ای به همراه امام (ع) از مسجد خارج شده و به طرف قبرستان بقیع می‌روند، امام (ع) به جمع یاران می‌فرمایند: آیندگان به تماشای این خاک مشتاق خواهند شد. جز سنگ‌هایی که در کنار یکدیگرند و مصداق فرزندان رسول خدا (ص) چیزی را درک نمی‌کنند. آن زمان با این خاک سخن می‌گویند، اشک می‌ریزند، نام ما را دوست می‌دارند، بر قبرهای ما حاضر می‌شوند. افسوس جانشان را به بهایی اندک در بازار دنیا می‌فروشد و به این خرید و فروش خرسند می‌شوند درحالی‌که حق در کنارشان است و آن‌ها را می‌بیند. نامش را دوست می‌دارند و مانند شما منتظرند تا به همراهش به طرف حقیقت جانشان سفر کنند. ما نیز برای رسیدن به آن هدف با آنان هم صدا می‌گوییم:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۲۰ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب نهم (شب عاشورا)

سلام بر آخرین طلوع مدینه. چه صبح زیبایی آغاز گردیده! بازار از همان ساعات اولیه پر از جمعیتی است که برای رفتن به حج آماده می‌شوند. امروز بار شتران بسته می‌شود و برای فردا کار زیادی باقی نمی‌ماند. مشک‌ها پر از آب شده و بر پشت شتران قرار می‌گیرد. شترانی که نوجوانان را حمل می‌کنند مأمور بردن آب هستند. آذوقه‌ها برای طبخ غذا مثل آرد و خرما و تعدادی دام زنده برای تأمین گوشت آماده شده‌اند. امام حسین (ع) به کنار حضرت زینب (س) رفته می‌پرسد: عبدالله چه می‌کند؟ خانوم با حلقه‌ی اشکی پاسخ می‌دهند: او توان دوری شما را از کف داده و از خانه خارج نمی‌شود. من و فرزندانم آماده‌ی سفر می‌شویم. دو دستار نو و زیبا برای جعفر و برادرش تهیه کرده‌ام؛ می‌پرسند: مادر، در احرام که این دو دستار به کار نمی‌آید مال چه زمانی است؟ من فقط به چهره‌هایشان می‌نگرم تا برق نگاهشان را در مدینه به خاطر سپارم. هرگاه می‌گویم: عبدالله غمگین مباش، من و برادرزاده‌ام علی بن الحسین (ع) به زودی در کنارت خواهیم بود با اشکی که مانند سیل از دیدگانش روان است فقط به من می‌نگرد؛ من نیز بوی شما را تا قیامت برای آنانی که امروز هستند و یا در آینده می‌آیند مانند متاعی می‌دانم که هرگز کهنه نمی‌شود بلکه دیدگان نابینا با آن بینا گردیده و همواره نام شما سینه به سینه در بینشان باقی خواهد ماند. امام دست مهربان خواهر را در دست گرفته می‌فرماید: این دو دست یاور من در تمام طول سفر است پس به گرمی‌اش محتاجم.

از کنار خواهر به دروازه‌ی شهر می‌روند. سر و صدای عجیبی توأم با شور و هیجان برای سفر فردا در بین داوطلبان سفر به چشم می‌خورد. با دیدن امام همگی ساکت می‌شوند. یکی می‌پرسد: یابن رسول‌الله، فردا صدای زنگ شتران مانند آهنگی خوش در خاطر مردم مدینه باقی خواهد ماند زیرا بهترین فرزندان رسولشان از شهر جدشان دور

می‌شوند و یک بار دیگر به بیعت دستانی که جز حق را طلب نکرده‌اند می‌شتابند. امام می‌فرماید: در مکه آنچه گفתי در حق و باطل مانند آینه‌ای خواهد بود که همگان در آن می‌نگرند تا چهره‌ی خویش را در آراستگی حق یا مکر باطل تماشا کنند.

امام به مسجد باز می‌گردند. به طرف قبر جدشان رفته و صورت مبارک را بر آن می‌گذارند و می‌فرمایند: یا رسول‌الله، یاریم کنید؛ من به سفری می‌روم که بارها رؤیای آن را برایتان بازگو کرده‌ام و شما هر بار در تعبیر آن مرا به سینه‌ی مبارکتان فشرده و فرموده‌اید: آن زمان که مرا ترک کنی اتم از دین خدا خارج شده آن را مانند متاعی برای خرید و فروش برای خویش حفظ می‌کنند. بهترینشان رغبتی به اطاعت از فرامین قرآن کریم ندارند. آیاتش را تلاوت می‌کنند و از حقیقتش می‌گریزند. قلب‌هایشان در محبت دنیا از عشق لبریز است و این میراثی است که هرگز از میانشان محو نمی‌شود. تو را که خورشیدی در تاریکی وجودشان هستی خاموش می‌کنند و سپس با خیالات خویش خورشیدی ساخته به دورش می‌چرخند. دریغا محبتشان مانند محبت قوم بنی‌اسرائیل است به گوساله‌ای که سامری ساخته بود تا به‌عنوان خدای موسی آن را بپرستند و آن گوساله در حقیقت تورات سوخت و خاکسترش محو گردید پس تمام گوساله‌ها در حکومت حق خواهند سوخت و آنچه باقی می‌ماند همان است که تو در رؤیا می‌بینی. امام حسین (ع) دو دست خویش را بر قبر گذاشته می‌فرمایند: به طرف همان فرمان می‌روم تا گوساله‌ی سامری را بشکنم و برای شکستن به تبری نیازمندم که ابراهیم خلیل (ع) بر دوشم نهاده است پس آنچه را خرد خواهم کرد سنگ و چوب نیست بلکه قلب‌هایی است که از حرکت ایستاده و آنچه در درونش باقی مانده خون فاسدی است که جامعه را مبتلا می‌کند. جانم به قربانتان اکنون برای سفر آماده می‌شوم و باز به کنارتان می‌آیم تا مانند گذشته از آغوشتان دور نباشم.

امام می‌روند. اسب مهربانشان را سوار شده و می‌فرمایند: تو از تمام آنانی که مرا احاطه خواهند کرد مهربان‌تری پس با زبانی که فقط من آن را درک می‌کنم خوشحالی خود را ابراز کن. اسب گردن خویش را تکان می‌دهد و به سرعت امام را به خانه‌ی خویش می‌رساند. امام به مادرش ام‌البنین که منتظر است سلام می‌دهد. ام‌البنین خم

شده صورت خویش را بر پای حضرت می‌گذارد و با گریه‌ای که سینه‌اش را می‌شکافد می‌گوید: ای پسر فاطمه (س)، کنیزت را هم ببر. امام ایشان را ساکت کرده می‌فرمایند: یک بار دیگر مانند زمانی که خانه‌ی فاطمه (س) به تو نیازمند بود مدینه به تو نیازمند است پس همان تا حقیقت سفرمان را بازگو کنی. می‌گوید: ای وای بر من، تمام آنچه دارم به فدایت؛ چه می‌گویی؟ تو نباشی من باشم؟ به خدای محمد (ص) آن روز را نخواهم دید. ام‌البنین از حال می‌روند و امام از خانه خارج می‌شوند به آسمان می‌نگرند و می‌فرمایند: تو میراث‌دار خوبی هستی آن زمان که این سخنان را امت جدم بشوند از نبودن من مانند ام‌البنین دل‌شکسته و غمگین‌اند. به سر و سینه‌هایشان می‌کوبند؛ فرق سرشان را می‌شکافند می‌خواهند آتش حق را در جان‌شان با هر وسیله‌ای که می‌شناسند خاموش کنند؛ آتش با حرارت قلب امامشان افروخته‌تر شده و آنان را بی‌تاب‌تر می‌کند. روز نهم دیگری که به زودی خواهد آمد شبی زیبا دارد شبی که مانند این شب انتظارها پایان می‌یابد؛ حق و باطل از یکدیگر جدا می‌شود؛ حق‌ها مانند پروانه‌ای به دور امامشان می‌چرخند زیرا در صبح ظهور دیگر باطلی باقی نمی‌ماند آنچه می‌ماند ظهور عشق است که تا قیامت آرزوی آرزومندان است آنانی که با سینه‌ای افروخته آن را طلب می‌کنند و همواره منتظرش هستند و او را می‌خوانند:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ ه.ق - ده شب با حق مداران)

خطبه‌ی روز عاشورا

۲۱ مهر ۹۵

هنوز ساعتی به فجر مانده، کوچه‌های مدینه در هیاهو و غوغای مسافران از سکوت شبانه به روزی پر سر و صدا تبدیل شده، همگی به طرف مسجد می‌روند تا با اقامه‌ی نماز صبح عزیزانشان را بدرقه کنند. امام حسین (ع) به اتفاق اهل‌بیتش وارد مسجد می‌شود، نماز اقامه می‌شود، امام (ع) به طرف جمعیتی که عازم سفر است رفته و می‌فرماید: انتظار پایان یافت. ساعتی دیگر مدینه را ترک خواهیم نمود، در این ساعت باقی مانده خوب اندیشه کنید. شما مسافرانی هستید که به جنگ باطل می‌روید. من به عنوان امام و رهبرتان شما را دعوت کردم تا جان و مال و فرزندان‌تان را به خاطر رضای الهی ترک کرده و به جنگ باطل بروید. من حسین بن علی (ع) مدینه را که تمام وجودم در آن قرار دارد به خاطر بیعت نکردن با یزید ترک می‌کنم و شما یاران را که یاوران حق خواهید بود را با خود می‌برم. آنان که در مدینه می‌مانند از اهل‌بیت پیامبر (ص) باید به رسالتشان مانند شما عمل کنند تا شهر پیامبر (ص) از انوارشان تهی نگردد. پس در ساعت باقی مانده با خویشاوندان وداع کنید و در ساعات اولیه‌ی صبح برای حرکت به دروازه‌ی شهر بروید. فرزندان من منتظران هستند.

همه از مسجد خارج می‌شوند، امام (ع) صورت را بر قبر پیامبر (ص) می‌گذارند و می‌فرمایند: ساعت جدائی فرا رسید. ای خاتم رسولان به فرزند خویش بنگر. از فراقتم مانند کودکی‌اش جانم پاره پاره شده، نمی‌تواند آغوش گرم‌تر را رها کند. او می‌رود تا دینت را از این همه آلودگی پاک سازد. تو می‌دانی هرگز باز نمی‌گردد، پس تنه‌ایم مگذار. من به انوار با برکت محتاجم. امروز صبح روز دهم است، در یک صبح دیگر که آن هم صبح روز دهم است غربت دینت را خواهی دید؛ همانانی که سال‌ها برای هدایتشان رنج کشیدی با شمشیری از غلاف بیرون آمده مودت را پاسخ خواهند داد. وای بر احوالشان چگونه شیطان جان و مال و فرزندان‌شان را به یغما برده است. اینک

اعلام می‌دارم یا رسول‌الله آن‌چنان مشتاق این سفرم که روح در جانم نمی‌گنجد. پس انتظارم به شیرینی وصل شما پایان خواهد یافت. خدا نگهدار ای بهترین خلق خدا.

امام (ع) از مسجد خارج می‌شوند. عده‌ای برای وداع آمده‌اند، در میان‌شان عبدالله همسر گرامی حضرت زینب (س) و محمد بن حنفیه برادر گرامی امام حسین (ع) از همه بی‌تاب‌ترند. عبدالله به طرف امام (ع) می‌آیند و امام را در آغوش گرفته، رها نمی‌کنند، مدتی به همان حال می‌مانند؛ امام می‌فرمایند: صبر بهترین هدیه‌ی پروردگار است آن را بستان تا اجر آن را پروردگار بپردازد. ولی عبدالله بی‌تابی می‌کند. امام را می‌بوید، می‌بوسد، نمی‌داند چه کند، به خاک می‌افتد و در حالت سجده می‌ماند. محمد حنفیه دست در گردن امام می‌اندازد و می‌گوید: وای بر جانی که بدون تو زنده باشد. چگونه تو را ترک کنم و باز بمانم. حالشان به قدری دگرگون می‌شود که بی‌هوش بر زمین می‌افتند. امام بر شانه‌ی عبدالله می‌زنند و می‌فرمایند: آفرین بر دستانی که میراث‌بر دو بال جعفر طیار است، پس با آن بال‌ها مرا یاری کن. خدا نگهدار.

امام (ع) به دروازه‌ی مدینه نزدیک می‌شوند، مردم پیاده و سواره به بدرقه آمده‌اند. عده‌ای می‌گیرند و عده‌ای مات و مبهوت تماشا می‌کنند. دروازه باز می‌شود. سپاه حق آماده‌ی عبور است. از دروازه می‌گذرند. امام (ع) رو به قبر پیامبر کرده و می‌فرماید: آن زمان که سپاه حق از این دروازه به درون آید، رشادت فرزندان تا قیامت جاودان باقی بماند، پس فرزندان را یاری بفرما. دروازه بسته می‌شود. همگی از آن گذشته‌اند. امام (ع) در مقابل سپاه رفته و به صدای بلندی می‌فرمایند: آن زمان که به این شهر بازگردید به همگان از سفری خواهید گفت که روزها و شب‌هایش، طلوع‌ها و غروب‌هایش تا قیامت دل‌ها را به لرزه درخواهد آورد، زیرا آنچه منتظران است وعده‌های قرآن کریم خواهد بود. پس با قدم‌هایی استوار به طرفش حرکت کنید. سپاه به حرکت ادامه می‌دهد و امام (ع) به طرف خواهر مهربانش رفته می‌فرماید: دیدن شما هر لحظه جان تازه‌ای را در کالبدم می‌دمد؛ زیرا آنچه شما انجام خواهید داد رسالتی است که کفر را از جامعه می‌زداید. حضرت زینب (س) می‌فرمایند: چه لحظات با شکوهی است وعده‌های قرآن کریم که می‌فرمایند: لکن فرستاده‌ی خدا و کسانی که

به او ایمان آورده‌اند با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند، آنها را که خوبی‌ها از آن‌هاست و آنها را که رستگارند. (سوره مبارکه توبه آیه کریمه ۸۸)

اینک می‌رویم تا آیات کریمه‌ی محقق شود و سخن پروردگار که می‌فرماید: منتظر بمانید، ما نیز منتظریم به صحنه‌ی ظهور آید انتظاری که همواره زمان در جانش به ودیعه دارد و منتظرانی که زبان انتظارشان قدرت گفتن مصائب جانشان را ندارد، آنان همواره در تیررس باطل قرار دارند. تیری که جان را مجروح نمی‌کند بلکه، روح را متلاشی کرده به‌طوری‌که مردگانی در جامه‌ی زندگان عمر خویش را که بهترین هدیه‌ی پروردگار است به اتمام می‌رسانند. در میان‌شان یارانی چون یاران شما به دولت امام می‌پیوندند زیرا جز به فرمان حق زندگی نمی‌کنند، آنان همانانی هستند که نشان مسلمانی‌شان در زمان گم نمی‌شود بلکه آن را با افتخار به سینه می‌کوبند و همواره برای ظهور حق فریاد می‌زنند مانند خواهرتان، دُخت امیر مؤمنان در دربار کفر فریاد خواهد زد:

اللهم عجل لولیک الفرج

والسلام وعلی عباد الله الصالحین

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

خطبه‌ی شب دهم (شب اول شهادت امام حسین (ع)) ۲۱ مهر ۹۵

سلام بر نام ستودنی الله که خود را مالک روز قیامت خواند و به همه‌ی بندگان فرمان داد تا به صحرایی ایمان بیاورند که همواره نامش را به‌عنوان اتمام حجت شنیده‌اند و قرآن کریم حضور در آن را کاملاً فاش فرموده. در آیات بسیاری از مستی صحبت به میان آمده. آنان که از دنیا مست بوده‌اند اینک در بانگ حق به طرفش می‌روند. همه چیز را رها کرده‌اند؛ حتی شیرخواره را؛ همان شیرخواره‌ای که عمری جانش را مکیده و او نتوانسته تا از خود جدا کند؛ اینک آنچه در شکم دارد را رها می‌کند. این چه دعوتی است که قبرها را به لرزه درآورده، خاکش را زیر و رو نموده و مرده‌ی در گور خفته را به زندگی مجدد دعوت نموده؟ نامش محشر است محشری که زن و مرد نمی‌شناسد، قوم و قبیله در آن معنایی ندارد فقط حرکت است؛ همگان در حال رفتن به سویش می‌باشند.

عده‌ای انتظارشان تمام شده و به هدفشان که عمری برایش زحمت کشیده‌اند می‌رسند پس به سویش می‌دوند. عده‌ای با شک و تردید در حرکت‌اند. عده‌ای با توبه و گریه منتظر بخشش گناهانشان به دعوت حق لبیک گفته‌اند. همه می‌روند تا در صحرایی جمع شوند که تمام وعده‌های الهی منتظرشان است و اما سلام بر یوم‌الدین، یوم عاشورا و قیامتی صغری که اباعبدالله الحسین (ع) همه‌ی مردمان از پیر و جوان و زن و مرد در طول تاریخ بشریت را به صحرایی فراخواند به نام صحرای کربلا که امروز در آن صحرا شهیدان صدیقش به شتاب به ملکوت و قرب الهی پرواز کردند و آنانی که در شبش گریختند تا آخر عمر در حسرت و ندامت و توبه سوختند و مرهمی نیافتند و قاتلین باطل سیه‌روزش جهنمی را که خود در یوم عاشورا افروختند تا ابد هر روز سوزان‌تر از روز قبل پیکر ناپاکشان را می‌سوزاند.

با فرا رسیدن غروب یوم عاشورا حرکت دیگری به رهبری امام سجاد (ع) و همراهی حضرت زینب کبری (س) و بانوان حرم آغاز گردید که طوفان سهمگینی شد که بر سر راه خود تمام کاخ‌های ظلم و فتنه و کفر و باطل را در هم کوبید و ساکنان پلید و باطل و تهی‌مغزش را چون پوشالی خشک شده بر زمین ریخت.

این کاروان واقعیتی را به نمایش تاریخ گذاشت که اباعبدالله (ع) قبل از حرکت از مدینه فرموده بود: آنان وارثان علم نبوت‌اند؛ عالمانی که علمشان در دنیای کوچک امروز نمی‌گنجد پس می‌آیند تا آیندگان آنان را بشناسند. جهاد دارای دو صورت است؛ گاه با بازوان مردان جنگی و گاه با استقامت بانوان در آنچه می‌آموزند.

بله این بانوان به رهبری و هدایت و راهنمایی امام سجاد (ع) و حضرت زینب کبری (س) این مأموریت خطیر را با وجود تحمل مصائب بزرگی همچون شهید شدن امام عصرشان و همه‌ی عزیزانشان در برابر چشمانشان با صلابت و استقامت انجام دادند و با بهره گرفتن از علمی که از نبوت به ارث برده بودند رسم مبارزه‌ای را بدون نیاز به شمشیر با افشای چهره‌ی پلید و شوم باطل، حق و حق‌مداران در تاریخ به یادگار برای خود ثبت کردند که بفرموده‌ی اباعبدالله (ع) عالمانی بودند که علمشان نه تنها در دنیای کوچک آن زمان بلکه هنوز نیز مردمان از درک آن عاجز مانده‌اند در نتیجه آنان را با زنان معمولی قیاس کرده و لباس عجز و زبونی پوشانده و داستان‌سرایی می‌کنند.

ولی امشب باید از کوه‌هایی سخن گفت و نالید و فغان کرد که با صبر و استقامت مانع فوران آتشفشان عظیم درونشان شده و سیلاب اشکی که در پشت چشمانش جمع شده بود را سد کرده تا باعث شادی دشمن نشوند.

این است رضا شدن به رضای الهی، اطاعت و یقین و همراهی با امام عصر، این است باور امام عصر حتی در نبود ایشان و این است پیام عاشورای امام حسین (ع) که در غیبت امام عصر (عج) باید به سفارشات و اوامرشان در سخت‌ترین و دشوارترین حالت با عشق عمل کنیم که حق بازویی جز ایمان ندارد و آن بازو نزد کسانی است که از کفر و بی‌دینی می‌گریزند تا آوازه‌ی آنان به گوش آیندگان برسد. آیندگانی که حق در کنارشان است و آن‌ها را می‌بیند. نامش را دوست می‌دارند و مانند یاران

اباعبدالله (ع) منتظرند تا به همراهش به طرف حقیقت جانشان سفر کنند ما نیز برای رسیدن به آن هدف هم صدا می‌گوییم:

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ ه.ق - ده شب با حق مداران)

۲۲ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب یازدهم

پروردگار کریم در کتاب آسمانی قرآن فرموده‌اند: آیا تاریکی و روشنایی برابرند؟ آیا آفتاب و سایه برابرند؟ درحالی‌که تمام ذرات عالم به دست توانای حق سبحان آفریده شده است و همگی در فرمانی واحد قرار دارد، پس شناخت تفاوت‌ها به چه منظور است و اگر تفکر انسان او را یاری کرد تا به سؤال‌های قرآن کریم پاسخ دهد آیا می‌تواند از تاریکی‌ها جدا شود و وجودش را همواره در تابش هدایت پیامبران به‌سوی روشنایی هدایت قرار دهد؟ آیا طاغوت، جانش را هدایت می‌کند یا او را در گُرسی غرور و خودخواهی و منفعت‌طلبی قرار می‌دهد و یا به‌طرف نور هدایتش می‌کند؟ در هر دو حالت اختیار به میدان عمل است، پس سرنوشت خود را با علایقش تعیین می‌کند، اگر هدایتی دست و پایش را در انجام مقاصدش به‌زحمت انداخت با توجیهات شیطانی از آن می‌گذرد تا به ضلالتی که آن را سعادت می‌بیند برسد.

اینک باید فریادهای تنگی وقت در جان‌ها احساس شود، دیگر زمان سرعت گرفته تا ضلالت و جهالت را معنا کند. آیا با شنیدن خطابه‌های ده شب با حق مداران معنی آن را درک کردیم یا حکایاتی را شنیدیم و بر دانستنی‌های ما افزوده شد و مدتی نیز سرگرم شدیم ولی باید بدانیم و یقین داشته باشیم که کلمه به کلمه‌ی آن برایمان مسئولیت بزرگی را در پی خواهد داشت. همان‌گونه‌ای که اباعبدالله (ع) به حضرت جبرئیل (ع) فرمود: من باید به تنهایی از کوه طور پایین بیایم تا چهره‌ی مسلمانان دروغین را در تاریخ ثبت نمایم همان‌گونه که حضرت موسی (ع) مدعیان دروغین را رسوا کردند. پس ای مهمانان کوی عشق دل‌هایتان را متوجه سرعت فهم و درکی کنید که باید در پرونده‌ی این دهه ثبت شود همان‌گونه‌ای که در خطابه‌های امسال آمده بود امام حسین (ع) در مدینه در مورد مدعیان یاری و همراهی امام به برادرش فرمود که منتظر همان تا چهره‌ها در بازار دنیا آشکار شود. امام با وجود اینکه حقیقتشان را

می‌دانست اجازه و مهلت داد تا همراهش تا شب عاشورا بیایند تا صحت و دروغ ادعایشان بر خودشان آشکار شود و هم در تاریخ به‌عنوان نمونه ثبت گردد و هدف از بیان آن نیز این است که بدانیم امام عصرمان، سرور و مولایمان فرزند گرامی اباعبدالله (ع)، اباصالح المهدی (عج) همان‌گونه‌ای عمل می‌کند که جدشان عمل فرمودند. پس در شعار و گفتار و ادعایمان صادق باشیم. بترسیم از آن روزی که واقعیت آن را بر ما آشکار کنند و عبرت تاریخ شویم. چاره‌ی کار شناخت امام به‌عنوان عقل کل و منتخب الهی و پیشوای راستین است که عشق به هدایت و نجات مردم با تار و پود جان مبارکش آغشته شده. چه توصیف زیبایی از این عشق را مولایمان، امام عصر (عج) از اباعبدالله (ع) فرمودند که ای خالق یگانه راز قلب جدم حسین را چگونه یافتید که او را اباعبدالله نامیدید تا عبد را معنا کند؟ پس پیشانی عبد می‌شکند، قلبش تیر می‌خورد، سرش جدا می‌شود ولی آرام نمی‌گیرد. آواز تلاوتش در فضای زمان می‌پیچد: ای بندگان در بند شیطان سر پر شورم هنوز شور هدایتان را دارد. گرچه بین آن و بدنم جدایی افتاده ولی هنوز عاشق است تا بگوید بیایید، خداوند مهربان است.

بله، شیعیانی به سعادت و نجات دست یافتند که موارد ذکر شده را با تمام ذرات وجود خود، باور کردند ولی افسوس که بیشترینشان خودباور بودند. در زمان امیر مؤمنان در جنگ صفین معاویه چون خود را در خطر شکست دید قرآن‌ها را به نیزه زد. شیعیان دست از جنگ کشیدند. امیر مؤمنان هرچه گفت این خدعه و نیرنگ عمر و عاص است، من خود قرآن ناطق‌ام، این‌ها پوستی بیش نیست، گفتند علی کافر شده با قرآن می‌جنگد. در انتخاب حکم فرمود ابن عباس را حکم قرار دهید ابوموسی اشعری مردی بی‌عقل و تدبیر است، قبول نکرده گفتند ابوموسی ریش سفید و مؤمن است و در زمان امام حسن (ع) که امام با صلحی تیزتر از شمشیر بر فرق معاویه کوبید، شیعیان او را ذلیل کننده نامیدند و امام حسین (ع) را شیعیان کوفه دعوت کردند پس از آمدن ایشان گفتند زمان، زمان جنگ با یزید نیست. بله با این خودباوری‌ها نه تنها خود را نابود کردند بلکه قلب نازنین امامان را نیز به درد آوردند که از این نمونه‌ها در تاریخ و در عصر حاضر فراوان دیده می‌شود. امام سجاد (ع) چه زیبا آن را توصیف فرمودند: این مردم ندای امتی را نمی‌شنوند که همواره از دوری

امامشان ندبه و زاری سر می‌دهند و شب‌ها و روزها نام پربرکتش را می‌خوانند ولی جز صدای خویش، صدایی را نمی‌شنوند زیرا خیمه‌ی حق را نمی‌یابند. آنان شب و روز را به امید گشودن دری بر روی خویش سپری می‌کنند ولی همانند مردمی که مسجد را ترک گفتند بعد از شنیدن سخن امامشان برمی‌خیزند و می‌روند. به دنبال دعوتش به راه نمی‌افتند و جان خویش را در آن هدف از شر شیطان نفس نمی‌رهانند. اکنون من در کنار شما به عینه می‌بینم که آنچه مردم این زمان و یا آن زمان در آتشش می‌سوزند خودباوری است. باوری که همواره عمرشان را به تباهی کشانده است.

مهمانان خانه‌ی مقدس امام عصر و زمان ابی‌صالح المهدی (عج) پس با شنیدن خطابه‌های محرم باید به یقین رسیده باشیم که خودباوری آفت دین، ایمان و سعادت دنیا و آخرت‌مان است. باور کنیم که نجات و رستگاری در اطاعت و فرمان‌برداری بی‌چون و چرا همراه با عشق از امام عصرمان است. پس با اندیشه و تفکر همه‌ی فرمایشات ایشان را بخوانیم و عاشقانه عمل کنیم و به وجود مقدسشان ابراز داریم که ما منتظران و دل‌باختگان شما زمان را در انتظار آمدنتان که حق هستید به خدا می‌سپاریم تا اراده‌اش آشکار گردد و حق جاودان شود و باطل برای همیشه افسانه‌ی دهر، پس شما را در همه‌ی زمان‌ها می‌خوانیم:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

(محرم ۱۴۳۸ هـ.ق - ده شب با حق مداران)

۲۳ مهر ۹۵

خطبه‌ی شب دوازدهم

سلام بر اراده‌ای که فرمود: ای آدم، تو و همسرت به هر کجا که خواهید بروید و از هر ثمره‌ای که در کنارتان است بخورید و به آنچه از آن منع شده‌اید نزدیک نشوید. از لحظه‌ی نزول این آیه‌ی کریمه، خط خیر و شر کشیده می‌شود؛ باید مراقب شری که در وجودشان است باشند ولی آن شر، صورت خیر به خود می‌گیرد و جان خلیفه را از ملکوتی که رحمتش تمام وجودش را در برگرفته به زمینی سخت و تاریک بدل می‌سازد؛ همه چیز در ساعت‌هایی که تجربه‌ای از آن ندارد بسیار کند جلو می‌رود به دنبال ندایی در وجودش می‌گردد؛ این سکوت سخت را چگونه درمان کند؟ می‌گیرد، می‌دود، می‌نشیند، تفکر می‌کند، فریاد می‌زند: ای خالق، این چه سرزمینی است که وجودم را گم کرده‌ام؟ چگونه او را بیابم؟ به طرف کعبه می‌رود؛ ندایی در قلبش او را می‌خواند: غمگین مباش؛ پروردگارت توبه پذیر و مهربان است؛ به دامن پر مهرش بیا تا مجدداً به آغوشش بازگردد؛ و ما فرزندان حضرتش از پدر آموختیم که باید از سرزمینی غریب مهاجرت کرد و کلید رفتنش دفع شری به نام نفس اماره است؛ اوست که ماندن در غربت را می‌ستاید و از بازگشت می‌هراسد.

آخرین شب عزاداری محرم امسال شب عجیبی است برای ما مهمانان این خانه‌ی مقدس، شب آماده شدن برای مهاجرت کردن از وابستگی‌های دنیوی و نفسانی به سوی رضایت پروردگار کریم که سعادت است بس بزرگ که خود فرمود: هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مُزدش بر عهده‌ی خداست و خدا آمرزنده و مهربان است.

اینک که راه و رسم مهاجرت را از خطابه‌های ده شب با حق مداران در قالب بیانات اباعبدالله (ع) و فرزندان و برادران و حضرت زینب (س) و همسرش عبدالله بن جعفر شنیدیم پس مهاجرتی را از روز بعد آغاز کنیم که مورد قبول و خشنودی پروردگار و

رسول گرامی‌اش (ص) و امام عصرمان (عج) باشد. باید یقین داشته باشیم دوره‌ی ده شب معلومات ما از فردا شروع شده تا محرم سال بعد و تمام عمر ادامه خواهد داشت. ده شب معلومات که در خطابه‌ها آمده کنایه به قوم بنی‌اسرائیل است که اکثریت این قوم با اضافه شدن ده شب به وعده‌ی الهی در پای کوه طور به کفر و شرکی مبتلا گشتند و هارون برادر حضرت موسی (ع) چاره‌ی کار را در آن دید که با اقلیت آن قوم از آنان جدا شده و منتظر حضرت موسی (ع) باشد و اباعبدالله (ع) نیز در طول ده شب محرم حق و باطل را جدا کرد و این عبرت تاریخ شده که همه بدانند که این دهه برای همگان به وجود خواهد آمد تا بودن با حق یا باطل آنان معلوم شود.

پس بیایید در درون جانمان خوب اندیشه کنیم، نگذاریم نفس و شیطان ما را فریب دهد و غوغا و شوری که در این چند شب در وجودمان برپا شده را قدر بدانیم چون قلب متوجه ملکوت شده و نفسمان به سوی جامعه‌ای که در آن می‌خواهیم زندگی کنیم؛ با شک و تردیدی که نفس و شیطان در گوشمان زمزمه خواهد کرد که تو زنده‌ای و باید در این جامعه زندگی کنی، تو که به تنهایی نمی‌توانی آن را عوض کنی. اگر بخواهی با امامت بهمانی باید از خواسته‌هایت بگذری و محرومیت‌ها را تحمل کنی و اینکه فریاد می‌زنی بآبی آنت و اُمی و نفسی و اهلی و مالی یعنی گذشتن از همه چیز. اگر عمل نکنی نه تنها شعارت بی‌معنی است بلکه نه خداوند و نه امام عصر از تو آن را نخواهند پذیرفت. انتخاب کن و بدان در حال حاضر پیروزی با باطل است.

این وسوسه‌ها برایمان آشناست چون در خطابه‌ها از راز درونی آنانی که به خود ستم کردند و به سوی علایق دنیای خود رفتند سخن گفته‌اند که این جنگ درون و بیرون کشنده‌تر از تیغ‌های دشمن ظاهر است. آن‌هایی که شب عاشورا رفتند با خود نجوا می‌کردند که بهمانند یا بروند، ماندنشان حاصلی جز مرگ ندارد، یاری‌شان هم بی‌حاصل است زیرا پیروزی با باطل است و آنان با این توجیهات رفتند ولی نه تنها آن‌ها بعد از مدت کوتاهی دانستند که پیروزی با حق بوده و باطل رسوا و شکست خورده تا ابد داغ ننگی را بر پیشانی دارد بلکه آیندگان همگی به آن معترف هستند. مخصوصاً ما

منتظران این کوی عشق علاوه بر آن به مخفی‌ترین و کامل‌ترین و درست‌ترین آن‌ها آگاه شدیم پس اگر ما رفتیم تأسف آیندگان برایمان چندین برابر رفتگان شب عاشوراست. چون آنان ندانسته رفتند اما ما دانستیم و رفتیم.

پس ای مهمانان خانه‌ی نور و معرفت، شعله و عشق و اشتیاقی که در وجودمان روشن شده را قدر بدانیم و نگذاریم حرارتش کم شود. مطمئن باشیم که خداوند کریم و امام عصرمان (عج) این شعله‌ی عشق را می‌بینند و از ساحت مقدسشان به تمنا می‌خواهیم که مولای ما یاری فرمایید جزء مسلمانانی باشیم که عمه‌ی گرامی‌تان حضرت زینب (س) آن را به اباعبدالله (ع) فرمودند که: در میان منتظران یارانی چون یاران شما هستند که به دولت امامشان می‌پیوندند زیرا جز به فرمان حق زندگی نمی‌کنند. آنان همانانی هستند که نشان مسلمانی‌شان در زمان گم نمی‌شود بلکه آن را با افتخار به سینه می‌کوبند و همواره برای ظهور حق فریاد می‌زنند مانند خواهرتان دخت امیر مؤمنان که در دربار کفر فریاد کرد:

اللهم عجل لوليک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۴ آبان ۹۵

خطبه‌ی شهادت حضرت رقیه (س)

شکر و حمد و سپاس بر خالق یکتای آفرینش، آفرینشی که خود فرمود آن را بیهوده نیافریده و به حال خود وا گذاشته بلکه از روی رحمت و تدبیرش بر همه‌ی امور محیط و مدبر است. نیست معبودی غیر از خداوند حکیم و کریم؛ اوست که عزت را از آن مؤمنان و ذلت و خواری را از آن منافقان و کافران اراده فرمود پس حمد و ستایش شایسته‌ی اوست و برکات پروردگار کریم در جان‌هایی است که همواره در جوش و خروشدن تا دست یداللهی پروردگارشان را در جانشان مانند دمایی که در زندگان، به اندازه و میزان محتاج است و در مردگان بی‌نیاز مراقبت؛ پس جانِ زنده به سرچشمه‌ای متصل است که همواره می‌جوشد و حرارتش را در خزانه‌ی قلبش احساس می‌کند؛ خزانه‌ای که قفل و کلیدش، راز و نیاز است و ثروتش عشق؛ آیا می‌توان آن دست را گرفت و به ملکوت سفر نکرد؟ پس مسافران ملکوت، قلب‌هایی زنده است که ضربانش خالقش را می‌ستاید.

شکر خالق یکتا را که حرارت وجود را در منتهای رحمتش آفرید، پس سینه و قلبتان را با یاد پروردگار عالم از حرارت معمولی خارج کنید تا آتش‌فشانی شود که غُرْشش، شیطان را به عجز می‌اندازد و ملکوتیان را شاد می‌کند.

چه زیباست فرمایشات سرور عالمیان حضرت زهرا (س) در توصیف مسافران ملکوت که قلبشان از هجران و عشق پروردگار آتش‌فشانی بود که با گدازه‌های خود باطل و ناپاک را سوزاند و حرارتش برای عاشقان حق، همچون گرمایی دل‌چسب در سرماست.

ما امروز به دور حرارت قلبی می‌گردیم که به ظاهر کوچک بود ولی در باطن، خورشید را به شگفتی واداشت که خود ایشان، خود را این‌چنین معرفی فرموده‌اند: من فاطمه‌ی صغری یا فاطمه‌ی ثانی، دختر حسین بن علی (ع) هستم که به رقیه ملقب شدم؛ پدرم تمام فرزندان خود را به نام پدر و مادر گرمی‌شان نام‌گذاری کردند و نام مرا به لقب مادرشان آراستند و فرمودند: تو را در آینده‌ی زمان، چونان مادرم می‌بینم

که در مدد امامت جان زیباییت به دل خاک می‌رود تا چون گلی در وعده‌ی پروردگار بشکافد پس برای آن وعده بی‌قرار باش تا آن را دریابی. پدرم امام حسین (ع) آن زمان که در مکّه‌ی مکرمه بودیم مرا در آغوش گرفت و فرمود: دخترم، آیا به تپش قلب پدر گوش می‌دهی؟ گفتم: بله. فرمودند: برای دخترش چه تند می‌تپد! دلیلش را می‌دانی؟ گفتم نمی‌دانم تا از زبان پدر آن را بشنوم؛ فرمودند: دلیلش حوادثی است که باید با جان کوچک منتظرش باشی تا عمه را یاری باشی مهربان. به پدرم قول دادم که صبور باشم. لحظه‌ی موعود رسید و پدر مرا در آغوش گرفت تا قولی را که داده بودم را فراموش نکنم. به پاهای پدر آویزان شدم و آن‌ها را محکم در آغوش گرفتم؛ پدرم فرمود: دخترم، همواره قرآن را تلاوت کن و بر آنچه مقدر شده صبور باش تا وعده‌ی دیدارمان فرا رسد. پدر رفت و آن روز سخت به پایان رسید و ما همراه امام عصرمان به راه پدر ادامه دادیم. گاه برادرم مرا در آغوش پر مهر امامت می‌گرفت و می‌فرمود: آفرین بر خانه‌ای که از عزیزترین متاعش در راه پروردگارش گذشت.

بله می‌بینیم در خاندان نبوت، لالایی کودکان، قصه‌ی شیدایی و زمزمه‌ی محبتشان آموزش ایمان و حق‌مداری بود؛ باید از آنان آموخت که در تربیت فرزندانمان در عوض یاد دادن ترانه‌ها و شعرهای بی‌حاصل، تقوی و ایمان و قرآن و حق‌جویی را به آنان آموزش دهیم.

در چنین شب‌ها بود که حضرت رقیه (س) به عمه‌ی خود حضرت زینب (س) فرمودند: عمه جان، از قراری که با پدر داشتم یک روز گذشته است؛ شما چه امری می‌فرمایید؟ حضرت زینب (س) رقیه را در آغوش می‌گیرند و می‌فرمایند: زمان قرار را پدرت می‌داند؛ اینک بخواب، او خود امر می‌کند کی به دیدارش بروی. رقیه چشمان خویش را بر هم می‌گذارد. صدای مهربان و دل‌نشین اباعبدالله در فضای جانش به صدا درمی‌آید: دخترم، اینک به وعده‌ام عمل خواهم نمود؛ سکوت شب موقع خوبی برای جهاد است؛ تو بر ذوالجناح که در بیرون کاروانسرا منتظرت است بنشین و پیروزی را با خواندن قرآن کریم اعلام کن. رقیه آرام برمی‌خیزد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: کجا می‌روی؟ می‌گویی: بر سر وعده حاضر می‌شوم. امام سجاد (ع) او را در آغوش گرفته و

تا در کاروانسرا مشایعت می‌کند. ذوالجناح منتظر است. رقیه سوار بر ذوالجناح می‌شود و آن‌چنان آیهی افوض امری الی‌الله را تلاوت می‌کند که در شام زلزله‌ای رخ می‌دهد؛ همگان مانند ابراهیم خلیل صدایش را می‌شنوند و ارکان کاخ یزید به لرزه درمی‌آید؛ دیوارهایش ترک می‌خورد و یزید لعنت الله علیه دلیل این سر و صدا را می‌پرسد می‌گویند: دختر حسین بن علی سوار بر اسب پدرش فریاد می‌زند. یزید فرمان می‌دهد تا کودک را به کاخ بیاورند؛ مأموران به طرف رقیه می‌روند؛ امام سجاد (ع) رقیه را از اسب در آغوش می‌گیرند؛ وقتی مأموران می‌خواهند کودک را از امام بگیرند، رقیه به دعوت پدر به ملکوت پرواز کرده و به دیدارش شتافته بود. امام، رقیه را به آغوش زینب (س) می‌دهند تا بر او نماز گذارند و رقیه را در همان محلی که کاروان توقف کرده بود به خاک می‌سپارند. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: قبر رقیه باشکوه‌تر از کاخ یزید در شام خواهد شد پس دل آسوده دارید که ملکوتیان در عرش به پرواز درمی‌آیند و امانت‌دارانشان مانند پروانه‌ای بر گردش‌شان می‌چرخند تا نامشان را برکت روح و جان خویش سازند.

حضرت رقیه (س) بعد از عاشورا به امام سجاد (ع) گفت: آنگاه که پاهای پدر را محکم گرفته بودم تا مرا هم مانند علی اصغر به میدان جنگ ببرد او مرا نوازش کرد و فرمود: من در پایان سفر به دیدارت خواهم آمد؛ مراقب باش در بیعت من بهمانی تا تو را نزد خودم ببرم؛ و حضرت رقیه (س) تا پای جان بر این بیعت، استوار باقی ماند و بر آن اصرار ورزید.

جان عالم فدای مولا و سرورمان امام عصر و زمان بقیة الله ارواحنا لک الفدا که با همان مهربانی جدشان امام حسین (ع) که به حضرت رقیه فرمودند: منتظرم بهمان و در بیعتم استواری کن، ایشان نیز هر جمعه در کنار منتظران واقعی و ندبه خوان خود می‌نشینند و می‌فرمایند: مرا ببین، اشک تو را با وصلی شیرین از چهره‌ات می‌زدایم پس منتظرم بهمان من تو را تنها نمی‌گذارم؛ ایمانت را محکم کن، با شیاطین جانت بجنگ تا ملکوتیان، مناجات تو را به عرش ببرند.

ای منتظران کوی عشق، در این زمانه‌ی فتنه و نفاق و کفر در مقابل چنین لطف و مهربانی و سفارش مولایمان چه خواهیم کرد؟ آیا لحظه‌ای به هیجان آمده و بعد فراموشمان شده، دست بیعتمان را آماده‌ی بیعت با همه چیز و همه کس خواهیم نمود و یا تا پای جان بر این پیمان وفادار و استوار می‌مانیم؟ اگر ماندیم باید باور و یقین کنیم که فریاد کودکی سه ساله در راه حق چنان قوی شد که کاخ ظلم را به زلزله واداشت و آن را شکافت. پس در این شب حزن و اندوه سر را بر سینه‌ی حق بگذاریم و فریاد بزنیم: ای خنجرهای باطل، اگر دینم با بریدن سر من، از تباهی نجات پیدا می‌کند پس بیایید و سری که هجران یارش او را بی‌تاب نموده از بدن جدا کنید تا هجران‌ها به پایان برسد و تاریکی‌ها از بین برود، انتظارها تمام شود و خون عاشقان قلمی شود که عشاق، با آن بنویسند؛ زمان‌ها تکرار شوند و عاشقانِ مسافر طور در پایین کوه انتظار، تو را فریاد کنند که: ما گوساله‌ی سامری را نخواستیم ما منتظر ماندیم تا وعده‌ی پروردگارمان محقق شود و زمان انتظار به پایان برسد و جمال آقایمان با ندای هل من ناصر یئصرنی هویدا شود پس همه‌ی منتظران فریاد می‌زنیم:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه‌ی روز اربعین

۳۰ آبان ۹۵

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ (سوره‌ی مبارکه اعراف آیه‌ی کریمه‌ی ۴۳). ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد که اگر هدایت و لطف الهی نبود ما به خود، به این مقام راه نمی‌یافتیم.

شکر و سپاس پروردگار کریم و حکیم و رحیم را سزااست که روزی بی‌حساب در این کوی عشق به ما عطا فرمود که بر گنجینه‌ها و اسرار نهفته در زمان دست یابیم و نعمت‌هایی که هر پیام و حرفش زنده کننده‌ی جان مرده است؛ جان‌هایی که عقل، تفکر و اندیشه را چلچراغ راه خود قرار دادند تا از ظلمتِ جهل‌رهای یافته و در روشنایی دانایی به باطل‌های زمانه و وجود خود آگاه شده و با عشق و اشتیاق، حق را در همه‌ی زمینه‌ها برگزیده و در راه برقراری‌اش با همه‌ی داشته‌های خود قیام کنیم. چه زیباست این فرموده‌ی سرور عالمیان حضرت زهرا‌ی مرضیه (س) که فرمودند: برکات پروردگار در لحظاتی است که جان انسان به سخن درمی‌آید؛ زبانش در کام می‌چرخد: یا رب، اکنون به بارگاهی آمده‌ام که جز احسانت درکی ندارم. به هر سو می‌نگرم به واسطه‌ی وعده‌های شیرینت مورد نوازش قرار می‌گیرم. نوازشی که بوی محبتی خاص را در جانم شعله‌ور می‌سازد. اینک جز تو پروردگارم دادرسی ندارم پس یاریم فرما تا اسراری را بگشایم که عمری را با آن گذرانده‌ام.

بله مصداق این فرموده احوال ماست زیرا درک می‌کنیم که احسانی بسیار بزرگ همراه با نوازش و محبتی خاص شامل حال ما گردیده ولی توانایی گشودن اسرار ده شب‌های محرم را نداریم. باید که از خداوند رحمان و مولا و سرورمان منجی عالم بشریت امام عصر و زمان اباصالح المهدی (عج) یاری بطلبیم؛ پس فرصتی است اربعین سالار شهیدان که با جدیت و تمرکز و تفکر، خطابه‌ها را بازنگری کنیم تا راه و رسم عشاق را در عشق‌بازی خالص و بی‌ریایشان بیاموزیم چون عشق در هر مقامی که باشد جایگاه با شکوهی را به خود اختصاص می‌دهد خواه در جایگاه برگزیدگان الهی

باشد و یا بنده‌ای که نامی از او منتشر نمی‌شود؛ می‌آید، پروردگارش را می‌ستاید و باز می‌گردد؛ صاحبان زمان آنان را می‌شناسند گاه نامشان را آشکار می‌کنند و گاه اجازه می‌دهند تا زمان نامشان را آشکار کند پس بسیاری از نشانه‌ها گویای لطف خالق یکتاست که برکاتش پایان نمی‌پذیرد. بله، این وعده‌ی سرور عالمیان در این زمان چه زیبا تحقق یافته که با خطابه‌های ده شب‌های محرم نه تنها سروده‌های عاشقانه‌ی اباعبدالله (ع) آشکار شده بلکه عشق و ارادت نزدیکان و یارانشان که زمان حفظ فرموده بود هم فاش شد. پس شکر پروردگار کریم را که بر ما منت نهاد جزء اولین کسانی باشیم که بر این زمزمه‌ها آگاهی پیدا کردیم پس قدر بدانیم و با عمل خود ثابت کنیم که جزء امتی نیستیم که امام حسین (ع) برای جدشان رسول خاتم حضرت محمد (ص) توصیف فرمودند که: آیندگان داستان‌های زیادی از این سفرنامه در کتاب‌هایشان می‌نگارند، بر قهرمانان داستان لباس‌هایی از عجز و ناله می‌پوشانند داستانی که در آن قهرمانان مرده‌اند و زنان و کودکان اسیر شده‌اند افسوس هرگز این سفر عظیم به سوی حق حرکتی را در زمان‌ها به همراه ندارد تا عقل‌ها در آن اندیشه کنند.

بله هدف و منظور اباعبدالله (ع) از این قیام عاشورایی زنده کردن حق جویی و حق‌مداری در وجود امت مسلمان در طی تاریخ بوده همان‌گونه‌ای که پیش‌بینی فرمودند، افسوس هرگز این حرکت عظیم به سوی حق حرکتی را در زمان‌ها به همراه نداشته و ندارد چون شیطان، نفس‌ها را چنان آراسته که عقل‌ها و اندیشه‌ها از کار افتاده در نتیجه کمتر کسی راغب است که واقعیت را شنیده و آن را الگو قرار دهد؛ ولی ای مهمانان خانه‌ی مقدس امام عصر (عج) همان‌طوری که در ادامه خواهیم شنید اباعبدالله (ع) گوش‌های ما را خطاب قرار داده و محبت را بر ما تمام کرده و فرمودند: اینک گوش‌هایی ندای مرا می‌شنود ولی بار سفر نمی‌بندد یعنی از باطل‌های وجود و جامعه هجرتی به سوی حق انجام نمی‌دهد و با وجود این اوصاف منتظر دولت حق است بدون توشه‌ی راه؛ شما ای رسول خدا بارها درباره‌ی این امت فرموده بودید که آن‌ها کسانی هستند که پیکری برایشان اعزام نمی‌شود گوش‌هایشان پیک آنان‌اند پس می‌شنوند، یا بار سفر را برای این دعوت می‌بندند یعنی با تمام وجود به سوی حق

هجرت می‌کنند یا در خانه‌هایشان می‌مانند ولی من بار سفرم را به دستان پر مهر و ملکوتی جانشینم، عصاره‌ی نبوت و امامت حضرت مهدی (عج) می‌سپارم و می‌گویم: ای جان زنده‌ی عالم، تو را در بزرگی دولتی می‌ستایم.

پس بیایید در این اربعین سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (ع) عمل‌هایمان را در این سال‌ها با شنیدن خطابه‌های حیات‌بخش و انسان‌ساز مورد بررسی قرار دهیم که آیا ما آن‌گونه که مورد قبول پروردگار کریم و امام عصرمان است قدر نعمت را دانسته و خود را ساخته‌ایم یا کفران نعمت کرده و به فراموش سپرده‌ایم، از خداوند طلب مغفرت کنیم: ای پروردگار، ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.

اینک در این روز بزرگ و همه‌ی روزهای عمرمان همواره مولا و سرورمان امام عصر و ولی‌نعمتمان را به مدد می‌خوانیم تا در این راه ما را یاری فرمایند و برای شروع فریاد می‌زنیم:

اللهم عجل لولیک الفرج